

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین  
علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.  
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام  
گردیده است.

مصادقه الاخوان .

نويسنده: شيخ صدوق

## [مقدمه های تحقیق] [مقدمه مشکات]

بسم الله و الحمد له و الصلوه على محمد و آله

این کتاب را حضرت استاد و پدر بزرگوارم آقای سید محمد مشکات خود نویسانیده و با چهار نسخه بشرحی که خواهم گفت مقابله کرده اند و تنها منظور از این مقابله ضبط اختلاف نسخ بوده است.

مقدمه کتاب را بر حسب تقاضای آن بزرگوار دانشمند ارجمند جناب آقای سعید نفیسی استاد معظم دانشگاه نگاشته اند و ترجمه آن را فاضل عزیز آقای محمد تقی دانش پژوه لیسانسیه رشته معقول از شاگردان سابق پدر عالیقدرم تحت نظر مستقیم حضرت ایشان به پایان رسانیده سپس آن ترجمه را در محضر معظم له بر متن کتاب عرضه داشته تطبیق و اصلاح کرده اند. تصحیح مطبعی و تهیه فهرست را نیز بنده ناچیز زیر نظر حضرت استاد و پدر بزرگوار خویش انجام دادم.

مخارج چاپ کتاب بر حسب نظر ایشان جناب آقای میرزا محمد علیخان قهرمانی از تجار نیکنام و خیرخواه از محل وجوه شرعی خویش پرداختند که در این راه خیر به مصرف رسید.

از خداوند موفقیت و کامیابی آن مرد نیکو سیرت را مسألت میکنیم؛ و امیدواریم

بازرگانان و ثروتمندانی که به مسائل دینی و فضائل اخلاقی علاقه دارند از ایشان پیروی کنند تا شاید بدین وسیله آثار بزرگان اسلام احیاء شده و بترویج دین هم کمک کرده باشند.

کتاب حاضر از روی چهار نسخه فراهم آمده است بدین قرار:

1 - نسخه الف که تا درجه امکان متن قرار داده شده و روش کتابت آنهم پیروی شده است اختلاف نسخ دیگر با رمز نسخه مربوط بذیل صفحات نقل شده مگر در جاهائی که نسخه دیگر رجحان داشته است و در این صورت عین نسخه الف در ذیل صفحه گذارده شده است.

2 - متن کتاب با نسخه های چهارگانه مطابق است جز مواردی که در میان یک یا چند علامت قرار گرفته است.

3 - آنچه از متن فقط در نسخه «الف» بوده میان دو هلال ( ) گذارده شده و آنچه تنها در نسخه «ب» میان دو قلاب [] نهاده شده و آنچه مخصوص نسخه «ج» میان گیومه «» قرار گرفته است و آنچه تنها در نسخه «د» بوده در آغاز و انجام آن دو ستاره \* \* می باشد.

بنا بر این معلومست جمله یا کلمه ای از متن که در دو یا سه نسخه بوده میان علامتهای آن

دو یا سه نسخه قرار گرفته است مانند هلال و قلاب [ () ] که حکایت میکند از اینکه این جمله فقط در دو نسخه «آ» و «ب» است و هلال و گیومه « () » که حکایت میکند از اینکه جمله فقط در دو نسخه «آ» و «ج» بوده است و هلالین و ستاره () که میرساند اینکه این جمله در دو نسخه «آ» و «د» است و هلالین و قلاب و گیومه « [ () ] » که مینمایاند اینکه جمله فقط در نسخه «د» نیست و هکذا.

امتیازات نسخ: 1 - نسخه «الف» و آن کهن ترین و درست ترین نسخه است که چند سال قبل از دوست فاضل ما آقای میرزا مجد الدین نصیری خریداری شده و این نسخه همانست که محدث شهیر مرحوم حاج میرزا حسین نوری هنگام تألیف کتاب مستدرک الوسائل خود در دست داشته و حتی اغلاط آن نیز در پاره ای جاها عیناً بکتاب مزبور نقل شده است.

2 - نسخه «ب» و آن نسخه ایست که عالم متتبع جلیل جناب آقای میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجان دامت برکات وجوده با کمال سخاوت مدتها به اختیار پدر بزرگواریم گذاردند و این نسخه ای نو نویس است بقطع خستی و کاغذ آبی و با دیگر نسخه ها اختلاف بسیار دارد گرچه اغلاط این نسخه بسیار بود ولی با این وصف بیش از سایر نسخه ها بتصحیح کتاب کمک کرده است.

3 - نسخه «ج» که یقیناً یا از روی نسخه منقول عنه نسخه «آ» نوشته شده و یا از روی نسخه ای کتابت شده است که آن نسخه نیز از روی منقول عنه «آ» نویسانیده شده بوده است، زیرا این نسخه با نسخه الف بندرت اختلاف دارد.

4 - نسخه «د» متعلق به آیه الله حضرت آقای میرزا محمد طهرانی ساکن  
سامراء که با خود در سفر خراسان همراه آورده بودند و هنگامی که کتاب حاضر  
زیر چاپ بود بدست آمد و تا ممکن بود از مقابله با آن نیز استفاده شد.

تهران بیست و دوم محرم الحرام سال هزار و سیصد و شصت و شش هجری  
قمری مطابق بیست و ششم آذر ماه یک هزار و سیصد و بیست و پنج شمسی.  
سید محمد آقا، مشکات لیسانسیه رشته منقول و دانشجوی دانشگاه تهران

## [مقدمه نفیسی]

خاندان بابویه قمی

اشاره

یکی از معروف ترین خاندانهای بزرگ که بیش از سیصد سال در مرکز ایران دانشمندان نامور از آن برخاسته اند خاندان بابویه است که شیخ صدوق بزرگترین مرد این خانواده است <sup>«1»</sup>.

نخستین کس از این خاندان که در تاریخ معروف است و ظاهراً مؤسس این خانواده بوده ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه است. عموماً در کتابهای قدیم هنگامی که چند پشت نسب کسی را می شمردند گاهی اهمال می کردند و نام یک یا چند تن را می انداختند مخصوصاً در باره کسانی که به یک تن از اجداد دور خود معروف بوده اند چنان که در مورد همین ابو الحسن علی که بنام جد دوم خود بابویه معروف بوده و او را «ابن بابویه» می گفته اند در برخی از کتابها دیده می شود که موسی از قلم افتاده و علی بن حسین بن بابویه ضبط کرده اند. در کتاب معروف «تنقیح المقال فی احوال الرجال» تألیف مرحوم حاج شیخ عبد الله مامقانی که قطعاً جامع ترین کتاب در رجال شیعه است در جایی که ترجمه ابو الحسن علی <sup>«2»</sup> ضبط شده نام و نسب او علی بن موسی بن بابویه القمی چاپ شده اما پیداست که کاتب بجای «علی بن حسین بن موسی» بخط «علی بن موسی» نوشته زیرا کسانی که پیش از او و پس از او ذکرشان آمده نیز «علی بن حسین» نام داشته اند و آشکارست که کاتب یک پشت را از قلم انداخته است.

در باره نام پدر جد علی بن حسین که همه فرزندان او بنام وی معروف شده اند چندان بحثی ضرور نیست زیرا که این نام در تسمیه مردان چه در دوره پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی بسیار رایج بوده است و تا جایی که من استقصا کرده ام بجز مردان این خاندان که در باره هر یک از آنها شرحی خواهد آمد در نسب چند تن دیگر از مردان تاریخی ایران به این نام برمی خوریم از آن جمله ابو الحسن علی بن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن بابویه حدیثی سمنجانی که از مردم موصل بوده و در بخارا می زیسته و در 502 درگذشته<sup>3</sup> و ابو بکر احمد بن عیسی بن هیشم بن بابویه تمار ناقد<sup>4</sup> و ابو محمد عبد الله بن یوسف بن احمد بن بابویه یا مامویه اصفهانی ساکن نیشابور که پس از سال 400 درگذشته است<sup>5</sup> و امام جمال الدین بابویه رافعی<sup>6</sup> و احمد بن حسن بن علی بن بابویه حنایی<sup>7</sup> و پسرش ابو العباس محمد بن احمد بن حسن بن [علی بن] بابویه حنایی<sup>8</sup>

---

(1) تنقیح المقال - چاپ نجف ج 3 قسمت دوم ص 42.

(2) ج 2 ص 283 - 284.

(3) طبقات الشافعیه سبکی ج 4 ص 278 - 279.

(4) تاریخ بغداد ج 4 ص 283.

(5) تاریخ بغداد ج 10 ص 198.

(6) نزہۃ القلوب حمد اللہ مستوفی چاپ اوقاف گیب ص 58.

(7) تاریخ بغداد ج 4 ص 90

(8) تاریخ بغداد ج 1 ص 288

و ابو بکر محمد بن سلیمان بن بابویه بن فہرویہ بن عبد اللہ [بن] مرزوق  
 علاف محزومی متوفی در ربیع الآخر 307 «1» و پسر وی ابو محمد عبید  
 اللہ بن محمد بن سلیمان بن بابویه بن فہرویہ بن عبد اللہ بن مرزوق دقاق  
 محزومی متوفی در 376 «2» و وی شہرتی داشته است کہ درین موضع از تاریخ  
 بغداد «ابن جغوما» و در موضع آیندہ «ابن جعدما» چاپ شدہ است و پس از  
 آن پسر وی ابو بکر محمد بن عبید اللہ بن محمد بن سلیمان بن بابویہ [بن  
 فہرویہ] بن عبد اللہ بن مرزوق علاف معروف بہ ابن جعدما «3» و نیز شیرزاد بن  
 محمد بن محمد بن بابویہ کہ از معاصرین منتجب الدین بودہ است. «4» دیگر از  
 رجال نامی ایران کہ یکی از نیاکان او بابویہ نام داشتہ دانشمند معروف قرن  
 ششم قطب الدین رازیست کہ نام و نسب او را محمد بن محمد بن ابی جعفر بن  
 بابویہ رازی نوشتہ و در برخی موارد نسبت او را «بویہی» ضبط کردہ اند. چنان  
 کہ سید اعجاز حسین کنتوری نیشابوری در کشف الحجب و الاستار «5» آورده  
 است در نسخہ اصل حواشی کہ بر قواعد استاد خود علامہ حلی نوشتہ: «محمد  
 بن محمد بن ابی جعفر بن بابویہ فی خامس ذی القعدہ سنہ ثمان و تسعمائہ»  
 ضبط کردہ است. این نکتہ از حیث تاریخ کہ این کتاب را در 5 ذی قعدہ 908  
 بہ پایان رساندہ باشد خطای بسیار فاحشیست زیرا کہ قطب الدین حتما در نیمہ  
 اول قرن ہشتم می زیستہ و شاگرد علامہ حلی متوفی در 726 بودہ و نسخہ  
 اجازہ ای کہ علامہ در 3 شعبان 713 در ورامین بہ او دادہ است در دست است  
 «6» وانگهی کتاب المحاکمات خود را در اواخر جمادی الآخرہ 755 پایان  
 رساندہ «7» و دانشمند معروف محمد بن مکی عاملی شامی معروف بہ شہید اول  
 کہ در رمضان 786 کشتہ شدہ است از شاگردان او بودہ و چنان کہ در اجازہ ای

تصریح کرده است در سال 768 در دمشق اجازه روایت همه مصنفات وی را ازو گرفته است<sup>8</sup> و ممکن نیست در 908 کتابی تألیف کرده باشد و در 780 نیز بعید می نماید زیرا که لازم می آید 54 سال پس از مرگ استاد خود علامه حلی زیسته باشد و این دشوارست. اینکه مؤلف کشف الحجب<sup>9</sup> رحلت او را در 15 رمضان 766 ضبط کرده نیز درست نیست زیرا که شهید اول در 768 در دمشق اجازه روایت ازو گرفته است. در هر صورت از آنچه مؤلف کشف الحجب و الاستار آورده تنها چیزی که بدست می آید اینست که خود نام و نسب خویش را محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه می نوشته و پدر جد وی بابویه نام داشته است و اینکه در برخی از کتابها نسبت او را «بویهی» ضبط کرده اند درست نیست و می بایست «بابویه» بوده باشد و در برخی نسخها تحریفی کرده و بویهی ضبط

---

(1) تاریخ بغداد ج 5 ص 300

(2) تاریخ بغداد ج 10 ص 363

(3) تاریخ بغداد ج 2 ص 334

(4) تنقیح المقال ج 2 ص 90

(5) چاپ کلکته ص 203

(6) بحار الانوار ج 25 چاپ طهران 1315 ق، ص 28

(7) كشف الحجب و الاستار ص 492

(8) تنقيح المقال ج 3 ص 178

(9) ص 203 و 247 و 346 و 492

کرده باشند. مرحوم مامقانی در تنقیح المقال که به این تناقض برخورد کرده گوید شهید نسبت او را بویه‌ی نوشته زیرا که وی از آل بویه بوده است ممکنست اینکه او را از فرزندان بابویه دانسته اند اشتباه باشد یا اینکه مراد شهید از بویه‌ی نسبت به بابویه باشد زیرا که بابویه مرکب از دو کلمه باب و ویه است و حذف جزء اول در نسبت جایز و متعارفست. این تحقیق مرحوم مامقانی شگفت می نماید و گمان ندارم هرگز «بابویه» را تخفیف داده و «بویه» گفته باشند زیرا که «بابویه» و «بویه» دو نام جداگانه است که هر دو در ایران معمول بوده و بابویه حتما از باب بمعنی پدر مشتق شده و بویه تا جایی که ما خبر داریم نامیست که تنها در میان دیلمیان رایج بوده و نیای خاندان آل بویه که مردی دیلمی بوده است این نام را داشته و در کتابهای قدیم «بوی» هم نوشته اند. چنان می نماید که درست ترین توجیه این باشد که در اصل نسخه ای که شهید ذکر مشایخ خود را کرده نسبت وی «بابویه» بوده و در کتابت و نسخه برداری تحریف کرده و «بویه» نوشته اند. در هر صورت قطب الدین رازی از بزرگان دانشمندان زمان خود بوده و چندین کتاب معتبر بسیار معروف از او مانده است از آن جمله همان حواشی بر قواعد الاحکام علامه و کتاب المحاکمات و رساله فی تحقیق الکلیات و شرح مطالع و شرح شمسیه.

بابویه در نامهای ایرانی پیش از اسلام در دوره ساسانیان نیز معمول بوده است <sup>1</sup> و حتی در نامهای جغرافیایی و البته به تبعیت از نامهای اشخاص بکار رفته و از آن جمله محلی بوده است در قم <sup>2</sup> و اینک در ناحیه جیرفت در کرمان دو روستا نزدیک یک دیگر هست که یکی

را «باغ بابویه علیا» و دیگری را «باغ بابویه سفلی» گویند.<sup>3</sup> نامهای مختوم به «اویه» چه در دوره پیش از اسلام و چه در دوره های اسلامی در تسمیه اشخاص و اماکن بسیار معمول بوده و من مشغول تهیه رساله خاصی درین زمینه هستم و در آن رساله تاکنون 483 نام شخص یا مکان را گرد آورده ام. در دوره پیش از اسلام البته این نامها از الفاظ فارسی ساخته شده مانند «شیرویه» و «ماهویه» و در دوره اسلامی از اعلام تازی هم کلماتی ساخته اند مانند حمدویه و زیدویه و فضلویه و حتی از نامهای درازتر سه یا چهار حرف را گرفته و از آن نامی بدین سیاق ساخته اند مانند حمویه از احمد و محمویه از محمد و شعبویه از شعیب و حیویه از یحیی و زکرویه از زکریا و علویه از علی و حسنویه از حسن و گاهی هم کاف تصغیر فارسی را بر نام تازی افزوده و از آن ساخته اند مانند حسنکویه از حسنک و حسکویه از همان کلمه و علکویه از علیک و علی و عبدکویه از عبدک و نظایر آن.

برخی ازین نامها که تازیان بسیار به آن مأنوس شده اند مانند مسکویه و بویه و بابویه و سیبویه و نفطویه و درستویه و کاکویه و خالویه و قولویه و ماجیلویه جزء آخر آن را که الحاقیست بفتح واو و سکون یاء و های اشباع شده جلی تلفظ کرده اند چنان که اینک «ابن بابویه» را

---

(1). p NAMENBUCH IRANISCHES -JUSTI.55

(2) تاریخ قم چاپ طهران ص 54

(3) اسامی دهات کشور - ص 383

تقریباً همه کس بدین گونه بزبان می آورد. اما تردیدی نیست که درست ترین ضبط این نامها و تلفظ حقیقی زبان فارسی باید بضم واو مشبع و کسر یاء و سکون هاء غیر ملفوظ خفی باشد و چون در مآخذ فارسی معتبر از قدیم و جدید برخی ازین نامها و رایج ترین آنها را از قبیل «بندوی» و «بوی» و «شیروی» و «برزوی» و «ماهوی» بی هاء نوشته اند پیداست که های آخر این نامها در زبان های ایرانی تلفظ نمی شده و قرائت کلمه را بیاء ختم می کرده اند و اینکه ما اینک های آخر کلمه را تلفظ می کنیم برای پیروی از همه کلماتیست که در زبان ما بهاء غیر ملفوظ خفی پایان می یابد مانند نامه و ژاله و خانه و نظایر آن. عقیده من اینست که این گونه نامها را مانند همان کلماتی که در موقع اشاره مانوس و یا در مقام تصغیر تحبیبی در زبانهای فارس و کرمان بواو ختم میکنند ساخته اند چنان که امروز در زبان فارس و کرمان «پسرو» یا «دختر» هم در باره پسر یا دختر معهود و مأنوس و هم بمعنی پسر یا دختر خردی که نسبت به آن مهر بورزند گفته می شود مانند پسرک و یا دخترک در زبان متداول در میان ما. چون در ضمن کنج کاوی در باره 483 نامی که بدین گونه ساخته شده باین نکته برخورده ام که بیشتر کسانی که این نامها را داشته اند از نژاد کرد بوده اند و بیشتر روستاها و آبادیهایی که ازین گونه نامها داشته و یا دارند در نواحی که کردنشین بوده و یا هستند بکار رفته است چنان می نماید که این اشتقاق معمول زبانهای کردی بوده و از آنجا در ایران باقی مانده است.

اما خاندان صدوق و فرزندان موسی بن بابویه قمی آنچه تاکنون بر من معلوم شده است 28 تن از ایشان در تاریخ معروفند و این خاندان از آغاز قرن چهارم

تا پایان قرن ششم در ایران نام بردار بوده اند و در نواحی مرکزی کشور و بیشتر در قم و ری می زیسته اند. پاره ای از متاخرین برخی از آخرین بازماندگان این خاندان را بسبب اینکه در نسب ایشان اشتباهاتی پیش آمده است از خانواده دیگر پنداشته اند اما چنان که پس ازین ثابت خواهد شد تا منتجب الدین ابو الحسن علی که آخرین مرد معروف این خاندانست همه کسانی که نسبشان به حسین بن موسی بن بابویه می رسیده است ازین خانواده بوده اند و درین زمینه هیچ تردید نیست. شیخ سلیمان بحرانی دانشمند معروف رساله مخصوصی در تعداد اولاد بابویه <sup>1</sup>تالیف کرده است که تاکنون بدست نیآورده ام و ناچار او هم می بایست پس از تحقیق به همین نتایج رسیده باشد و نتایجی که تاکنون ازین تتبع ها بدست آمده بدین گونه است که در باره 15 تن از دانشمندان این خانواده می آورم و در نسب نامه ای که در پایان این سخنان خواهد آمد همه افراد این خاندان را معلوم خواهم کرد.

(1) ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی.

وی مؤسس این خاندان و نخستین مرد معروف این خانواده و اولین کسیست که بنام «ابن بابویه» معروف شده است. ابن الندیم در کتاب الفهرست<sup>2</sup> ذکر مختصری از او کرده و او را از فقهای شیعه و ثقات ایشان شمرده و گوید

---

(1) نامه دانشوران ناصری ج 1 ص 4 و تنقیح المقال ج 2 ص 297 و ج 3 قسمت دوم ص 42

(2) چاپ قاهره ص 277

بخط پسرش ابو جعفر محمد بن علی بر پشت جزئی نوشته دیدم که بفلان بن فلان اجازه روایت کتابهای ابو الحسن علی بن حسین را داده بود که صد کتاب می شد و کتابهای خود را که هجده کتاب بود، ذکر وی در همه کتابهای رجال شیعه آمده است و آنچه در باره کتابها و روایات وی نوشته اند متکی بگفتار شاگردان معروفش شیخ مفید ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان و حسین بن عبید الله از محمد بن علی بن حسین از پدرش بوده است. وی پیشوای طریقه شیعه در قم در زمان خود بوده و سفری به عراق کرده و با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی معروف به ابن روح که از 264 تا 324 در غیبت صغری نایب سوم امام عصر بوده و در بغداد می زیسته است دیدار کرده، تقریباً در همه کتابهایی که ترجمه او را آورده اند گفته اند که پس از آن ابو الحسن علی بن حسین بتوسط علی بن جعفر بن الاسود نامه ای نزد ابن روح فرستاده و ازو خواستار شده است که آن را به امام عصر برساند و در آن نامه از امام پسر خواسته است و امام در پاسخ او نوشته است که بزودی ترا دو فرزند نرینه روزی خواهد شد و ابو جعفر و ابو عبد الله بروایتی از ام ولد و بروایت دیگر از کنیزکی دیلمی بجهان آمده اند و درین باب پس ازین بحث خواهم کرد.

در هر صورت ابو عبد الله حسین بن عبد الله گفته است که من از ابو جعفر یعنی صدوق شنیدم که می گفت من به دعای امام زمان زاده شده ام و به این فخر می کرد. دیگر

از مطالبی که در باره وی نوشته اند اینست که با امام ابو محمد عسکری نیز رابطه داشته و امام وصیت نامه ای خطاب بوی صادر کرده و متن و ترجمه آن در نامه دانشوران ناصری<sup>1</sup> آمده است.

دیگر از جزئیات احوال وی مناسباتیست که با ابو مغیث حسین بن منصور حلاج عارف مشهور ایرانی داشته که در 309 در بغداد کشته شده است. در نامه دانشوران ناصری شرح این مناسبات بدین گونه آمده است: «... حسین<sup>2</sup> بن منصور معروف به حلاج که دعوی سفارت از ناحیه مقدسه می نمود و خود را در آستان خلیفه الله عجل الله فرجه باب می شمرد در آن روزگار به شهر قم درآمد، ساز سفر از خود برگرفت و در محلی اقامت گزید و چون از رنج سفر آسوده گشت از مسکن و مقام ابن بابویه جویا شد. خامه برگرفت و نامه بنوشت ایما بر آنکه: من از جانب خلیفه الله فی الارضین به شغل سفارت و نیابت سرافراز شده ام بایستی تصدیق مدعای مرا در عهده شناسند و آن نامه را مصحوب رافع نزد ابن بابویه انفاذ داشت، ابو عبد الله حسین بن علی که برادر صدوقست گوید چون رقعہ حلاج بدست پدرم علیه السلام دادند و مهر از آن برگرفت از مضمونش مطلع شد فی الفور در هم بردرید، آثار خشم از جبینش ظاهر گشت و روی در هم کشید و بجانب فرستاده وی متوجه شد. طریق خشونت پیش گرفت و درشتی آغاز کرد و اصلاً جوابی ننوشت، پس بیای خواست<sup>3</sup> و جانب دکه که محل تجارت و کسبش بود روانه گردید و گروهی از غلامان و اصحابش نیز همراه بودند

چون به سرایی که در آنجا دکه داشت درآمد مردم شرایط تعظیم بجای  
آوردند و به یک بار از جای برخاستند<sup>4</sup>، جز مردی بیگانه که جانب

---

(1) ج 1 ص 3-4

(2) در اصل: حسن.

(3) در اصل: خواست

(4) در اصل: خواستند

ادب رعایت نکرده و از جای نجنبید. چون پدرم به مکان خود قرار گرفت و برسم بازرگانان دفتر و روزنامه بیرون آورد، نزد خویش بنهاد، با یکی از حاضران گفت که از نام و نژاد آن مرد مرا خبر ده. آن مرد خود بدان گفتار متفطن شده گفت: من خودم حاضرم، هر چه خواهی جويا شو. پدرم گفت: آیا ای مرد شأن خود را از آن معروف معروف تر دانی که من از حال تو پرسش کنم؟ گفت: آری، من آنم که نامه ام دریدی و خود در آن حال ترا می دیدم. پدرم را از استماع آن دعوی باطل حالت دگرگون شد، قوت صبر و تحمل نماند، چهره اش از شدت خشم افروخته گشت و رگهای گردنش درشت شد. سخنان ناملایم به میان آمد، جمعی بر ایشان گرد آمدند و ماجرا پرسیدند. پدرم شرح مکتوب بر ایشان بخواند. بالجمله حلاج هوای قم از سر بنهاد، طریق مسافرت پیش گرفت».

در اینکه حسین بن منصور حلاج در آغاز کار خود را فرستاده امام غایب و وکیل و باب وی میخوانده است و در همان زمان سفری به قم کرده و همین دعوی را در برابر شیعه قم داشته است گویا تردیدی نباشد و این خبر به تواتر و در بسیاری از کتب شیعه آمده است <sup>1</sup>. از این خبر معلوم می شود که ابو الحسن علی بن حسین مردی توانگر و از مالداران زمان خود بوده و در قم به بازرگانی و سوداگری روزگار می گذرانده و شاید به همین جهت ریاست مادی و معنوی شیعه قم را داشته است.

تاریخ سفر وی را به بغداد از گفته ابو الحسن اوزانی در سال 328 آورده اند و گفته اند در بازگشت ازین سفر آن نامه را به امام عصر نوشت و فرزندانش پس از آن به جهان آمدند. این نکته ظاهرا درست نیست زیرا که تاریخ رحلت او را به سال 329 یعنی یک سال پس ازین سفر نوشته اند و از طرف دیگر چنان که پس ازین خواهد آمد در همه مراجع فرزندان متعدد برای او شمرده اند در برخی دو و در برخی سه پسر نام برده اند: حسن و حسین و محمد که حتی تصریح کرده اند که از یک مادر و هر سه به دعای امام عصر بجهان آمده اند ازین قرار لا اقل میبایست سه سال پیش از مرگ خود یعنی در 326 این سفر را کرده باشد. وانگهی معروفترین پسران او ابو جعفر محمد که همان صدوق دانشمند نامی باشد و ظاهرا سومین فرزند او بوده در 381 درگذشته و تصریح کرده اند که در هفتاد و چند سالگی رحلت کرده است و اگر در 70 سالگی درگذشته باشد در 311 ولادت یافته و اگر پس از سفر بغداد و به دعای امام عصر به جهان آمده باشد ناچار سفر بغداد ابو الحسن می بایست دو سه سال پیش از 311 روی داده باشد.

از سوی دیگر یکی از کسانی که از وی روایت کرده عکبری از روات معروف شیعه است که از 326 به بعد به دیدار وی نایل شده «2» و چون عکبری در بغداد می زیسته است باید سفر وی را به بغداد از 326 بیعد دانست و این نیز با آنچه پیش ازین گذشت مغایرت دارد.

---

(1) خاندان نوبختی تألیف آقای عباس اقبال - طهران 1311 ص 111 - 112

(2) تنقیح المقال ج 2 ص 283

نکته دیگری که باز اشکالی میفزاید اینست که نوشته اند ابو الحسن عباس بن عمر بن عباس ابن محمد بن عبد الملک بن مروان کلوذانی گفته است که چون علی بن حسین بن بابویه در سال 328 به بغداد آمد همه کتابهایش را از او اجازه روایت گرفتیم. شاید یگانه راهی که رفع این دشواریها کند اینست که بگوییم ابو الحسن علی چندین بار و لا اقل سه بار به بغداد رفته و بار نخست پیش از 311 و بار دوم در 326 و بار سوم در 328 بوده است یا اینکه بار دوم از 326 تا 328 در بغداد مانده است.

در تاریخ رحلت وی خبری هست که در نامه دانشوران چنین آمده، آورده اند که در سال سیصد و بیست و نهم هجری که سنه تناثر النجوم نامند گروهی از شیعه در مجلس [ابو الحسن] علی بن محمد سمری حاضر بودند و او خاتم سفرای اربعه حضرت خاتم الائمه عجل الله فرجه بوده است، ناگاه علی بن محمد گفت: رحمته الله علی بن حسین بن بابویه: حاضرین گفتند: او هنوز در حیاتست. گفت: امروز سرای فانی را وداع نمود. آن روز را ضبط کردند تا بفاصله هفده یا هجده روز از قم خبر رسید، معلوم شد که در همان روز و در همان ساعت از دنیا درگذشته است، رحمته الله و در آن سال بسیاری از علما وفات یافتند،

از جمله علی بن محمد سمریست که به موت او مدت غیبت صغری و سفارت اولی که هفتاد و چهار سالست به انجام رسید. برخی فوت او را در سنه قبل از وفات ابن بابویه نوشته اند و برین عقیدت طول روزگار غیبت هفتاد و سه می شود و بنا بر این ابن بابویه باید از سنین غیبت کبری سال نخست را

دریافته باشد و هم ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ... در آن سال وفات یافته و اختلافی که در تاریخ وفات سمری ذکر شد در باب وفات وی نیز مسطورست ...».

گویا در اینکه ابن بابویه در 329 در گذشته باشد اختلافی نباشد زیرا که در همه مآخذ این تاریخ را مکرر کرده اند. معتبرترین تاریخ در رحلت سمری همان 329 است و تاریخ رحلت کلینی را باختلاف در 328 و 329 ضبط کرده اند. ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه امتیازی آشکار دارد و آن اینست که در میان طبقه نخست از پیشوایان شیعه مردی مکثار و پر تألیف بوده، پیش ازین اشاره رفت که ابن الندیم در کتاب الفهرست از روی خط پسرش ابو جعفر صدوق نقل کرده است که وی صد تألیف داشته است. فهرست مؤلفات وی آنچه تاکنون بما رسیده است بدین گونه است:

(1) کتاب الاخوان (2) کتاب الامامه (3) کتاب الاملاء (4) کتاب التبصره من الحیره (5) کتاب التسليم و التمييز (6) کتاب التفسير (7) کتاب التوحيد (8) کتاب الجنائز (9) کتاب الحج که ناتمام مانده است (10) رساله الی ابنه محمد بن علی (11) کتاب الشرائع که برای پسرش فرستاده است (12) کتاب الصلاه (13) کتاب الطب (14) کتاب قرب الاسناد

(15) کتاب الکبیر فی الرجال (16) کتاب المعراج (17) کتاب مناسک الحج (18) کتاب المنطق (19) کتاب الموارث (20) کتاب النساء و الولدان (21) کتاب النکاح (22) کتاب النوادر (23) کتاب الوضوء.

برخی کتاب مصادفه الاخوان را هم که به پسرش ابو جعفر محمد نیز نسبت داده اند از وی دانسته اند.

در باره استادان وی نوشته اند که فقه و حدیث را از سعد بن عبد الله قمی اشعری و حسین بن محمد عطار و عبد الله بن جعفر حمیری و قاسم بن محمد نهاوندی فراگرفته است.

مرقد ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه هنوز در قم معروفست و در میان شهر در جوار آستانه در قسمت شرقی قبرستان مزاریست که اکنون به «ابن بابویه» معروفست و صحن کوچک و گنبد شلجی شکل کاشی کاری و بقعه و ضریح چوبین دارد<sup>1</sup>.

ابو الحسن علی تا جایی که بما رسیده است سه پسر داشته: حسن و ابو عبد الله حسین و ابو جعفر محمد ملقب و معروف به صدوق. در هر جا که ذکر ازین سه برادر کرده اند تصریح کرده اند که حسن فقیه و دانشمند نبوده و تنها جنبه پرهیزگاری برای او قائلند. با اینکه در برخی از مآخذ تصریح کرده اند که ابو جعفر محمد نخست بجهان آمده است چون کنیه پدر ابو الحسن بوده و در آن زمانها عادت چنین جاری بوده است که پدر کنیه خود را از نام فرزند مهتر می گرفته یعنی کنیه ای اختیار میکرده و چون نخستین پسر را پیدا می کرده نام او را از همان کنیه خود میگرفته است ناچار ازین سه برادر حسن می بایست پسر مهتر باشد

و چون پدر ابو الحسن علی را حسین نام بوده است و در هر خانواده نیز معمول بوده که پسر مهتر را حسن و پسر دوم را حسین نام می گذاشته اند ناچار ابو عبد الله حسین پسر دوم و ابو جعفر محمد ملقب بصدوق پسر کهنتر و برادر سوم بوده است. چنان که پس ازین خواهد آمد ابو جعفر محمد صدوق در ری می زیسته و در همین شهر درگذشته و چون بازماندگان این خاندان که همه فرزندان ابو عبد الله حسین بوده اند تا منتجب الدین که آخرین آنهاست و در اواخر قرن ششم بوده بیشتر در قم می زیسته اند پیداست که وی ساکن قم بوده و شاید از آن شهر بیرون نرفته باشد. ابو الحسن علی نخست دختر عمش محمد بن موسی بن بابویه را بزنی گرفته و از و فرزندی نداشته است «2».

چنان می نماید که این هر سه برادر از یک مادر بوده اند و پیش ازین هم اشاره رفت که بروایتی مادرشان ام ولد نام داشته و بروایتی دیگر کنیزکی دیلمی بوده است «3» و چون در نامه دانشوران نیز از زبان غضایری آمده است که ابو جعفر محمد خود گفته است که بدعای امام زمان بجهان آمده و بدین فخر میکرده است و همه نوشته اند که وی پسر نداشت و از امام درخواست پسر کرد در صورتی که کهنترین آنها باین دعا بجهان آمده باشد ناچار آن دو پسر دیگر هم در نتیجه همین دعا پدید آمده اند.

## (2) حسن بن ابی الحسن علی.

چنان که اشاره رفت در مراجعی که ذکر ازو شده تصریح کرده اند که وی مشغول به زهد و عبادت بوده و با مردم آمیزش نداشته و فقیه نبوده است

و حتی تصریح کرده اند که وی برادر میانه بوده اما با دلایلی که پیش ازین آوردیم بیشتر احتمال می رود که برادر مهتر بوده باشد.

---

(1) راهنمای قم - از انتشارات دفتر آستانه قم - طهران 1317 ش، ص 96- 97

(2) تنقیح المقال ج 3 ص 154

(3) تنقیح المقال ج 3 ص 154

(4) تنقیح المقال ج 1 ص 293 و 338 و ج 3 ص 155

### (3) ابو عبد الله حسين بن ابي الحسن علي.

وی پس از پدرش ابو الحسن علی و برادر کوچکترش ابو جعفر محمد معروف ترین رجال این خانواده است و چنان که پیش ازین اشاره رفت همه کسانی که ازین پس در تاریخ ذکرشان مانده از اعقاب او بوده اند و چون همه آنها در قم می زیسته اند چنان می نماید که وی نیز ساکن قم بوده و از آن شهر بیرون نرفته است و گویند وی نیز مانند برادرش ابو جعفر محمد صدوق به دعای امام عصر بجهان آمده است و حافظه بسیار سرشاری داشته چنان که او و برادرش صدوق را در حفظ مثل می زده اند و چون حدیث بسیار روایت کرده اند برخی از علمای شیعه در توثیق این دو برابر شک کرده اند ولی چنان که در باره برادرش صدوق خواهد آمد بیشتر دانشمندان هر دو برادر را موثق می دانند و وی بیشتر از پدر و برادرش روایت کرده و با صاحب بن عباد وزیر معروف روابط داشته و کتابی برای او نوشته است <sup>1</sup> و سید مرتضی ازو و تلعبری روایت کرده است. ابو عبد الله حسین بن علی را نیز کتابهایی چند بوده است از آن جمله: کتاب التوحید و نفی التشبیه، کتاب الرد علی الواقفیه، کتاب عملہ للصاحب ابي القاسم بن عباد. وی پسری داشته است بنام ثقه الدین حسن که پنج پسر داشته و بازماندگان این خاندان همه از اعقاب او بوده اند. مؤلف تاریخ قم دو جا <sup>2</sup> ازو روایت کرده منتهی در یک جا نام او بخطا «حسن» چاپ شده است.

#### 4) ابو جعفر محمد بن ابی الحسن علی ملقب بصدوق.

وی بزرگترین و معروف ترین مرد این خاندانست و یکی از پیشوایان بزرگ شیعه بشمار میرود و از مشاهیر دانشمندان زمان خود و مردی بسیار محتشم بود و نخست پیشوایی شیعه قم را داشت و پس از آن شیعه خراسان نیز به وی توجه داشته اند. چنان که پیش ازین گذشت وی می بایست پیش از 311 ولادت یافته باشد و با دو برادر دیگر خود از یک مادر بوده و گویند او هم به دعای امام زمان بجهان آمده و خود باین فخر می کرده است. وی از جوانی در فن خویش شهرت کرده چنان که در زندگی پدرش نیز مردی بوده و پدر کتاب الشرائع خود را که تألیف کرده برای او فرستاده و رساله دیگری بنام او نوشته است. در جوانی چنان در کار خویش اعتبار یافته بود که مردم از او روایت می کردند و پس از آنکه چندی در قم زیسته بخواهش رکن الدوله آل بویه به ری رفته و درین شهر ساکن شده و هم در آنجا درگذشته است و درین میان سفرهای چند کرده چنان که خود آورده است «3» که تا شعبان 352 در نیشابور بوده و پس از آن از نیشابور بعراق و بغداد رفته و در 354 در کوفه بوده و در 355 نیز در بغداد بوده است و ازین

قرار این سفر وی نزدیک سه سال کشیده و سپس سفر دیگری کرده که تا 368 در مشهد رضا بوده است «4» و در بازگشت ازین سفرها باز در ری ساکن شده است و سرانجام در همین شهر در

(1) لسان الميزان ابن حجر چاپ حیدرآباد کن 1330 ج 2 ص 306

(2) چاپ طهران ص 91 و 213

(3) تنقیح المقال ج 3 ص 156

(4) امالی چاپ 1300 ص 99

سال 381 در هفتاد و چند سالگی در گذشته و در ری مدفون شده و اینک قبر او در جنوب طهران در جایی که در آن زمان بیرون شهر ری بوده معروف و زیارتگاه است و به «ابن بابویه» شهرت دارد. این بقعه از زمانهای قدیم در اطراف طهران معروف بوده و چنان که معروفست و نه تنها در کتابها باقی مانده «1» بلکه پیران زمان ما نیز بسیار روایت کرده اند در زمان فتحعلی شاه در حدود 1238 قمری هنگامی که باران سخت باریده و آب گرد مزارش را فرا گرفته بود شکافی در آن پیدا شده و بسردابی برخوردیده اند که جسد او را در آنجا نهاده بودند و چون بدان سرداب رفته اند دیده اند که بدن او دست نخورده مانده است و کفن او پوسیده و در کنار جسد ریخته بود اما پیکر او چنان مانده بود که شناخته میشد و سید ابراهیم لواسانی از پیشوایان شیعه که خود درین واقعه شاهد بوده است برای مؤلف تنقیح المقال روایت کرده که حتی رنگ حنا بر موی ریش و کف پای او دیده میشده و عنکبوتی بر عورت او تار تار شده و آن را پنهان ساخته بود.

بنایی که اینک بر بقعه اوست در همان زمان ساخته شده و نوشته اند که درین واقعه جمعی کثیر از ثقات و معتبرین طهران بدان جا رفته و خود آن را بچشم دیده و حتی فتحعلی شاه خود در میان ایشان بوده است. مؤلف تنقیح المقال در باره وی تحقیقی بدین گونه کرده است که: در ری در 381 در گذشته و از آنچه آوردیم معلوم شد که پس از وفات عثمان عمری در آغاز دوره سفارت حسین ابن روح ولادت یافته و وفات عمری در 305 روی داده و درین صورت وی بیش از چهل سال از طبقه هفتم و 31 سال از طبقه هشتم را درک کرده و

عمرش هفتاد و چند سال بوده و در زمان پدرش و شیخش ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در غیبت صغری بیست و چند سال زیسته زیرا که وفات آنها در 329 روی داده و آن سال وفات أبو الحسن علی بن محمد سمری است که آخرین سفرای چهارگانه بوده است.

ابو جعفر محمد صدوق نه تنها از حیث شهرت بلکه از حیث کثرت مؤلفات و اهمیت مقام و شهرت برخی از تألیفاتش یکی از مشهورترین پیشوایان شیعه بشمار میرود و نه تنها کتاب «من لا یحضره الفقیه» او از «کتب اربعه» اساس طریقه شیعه است بلکه مؤلفین اهل سنت که حتی در ضبط احوال رجال تعصب بخرج داده و دانشمندان شیعه را فرو گذار کرده اند ذکری از او کرده اند چنان که خطیب در تاریخ بغداد<sup>2</sup> ترجمه مختصری از او آورده و گوید: محمد بن حسین بن بابویه ابو جعفر قمی<sup>3</sup> به بغداد آمد و در آنجا از پدرش حدیث روایت می کرد و از شیوخ شیعه و رافضیان معروف بود محمد بن طلحه نعالی از محمد بن طلحه بن محمد از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه روایت کرده است و او گفته است پدرم روایت کرد از علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم از جعفر بن محمد از پدرش از

---

(1) تنقیح المقال ج 3 ص 155- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات تألیف محمد باقر خوانساری چاپ طهران 1306 ص 559.

(2) ج 3 ص 89

(3) در اصل چاپی «العمی» بجای «القمی»

پدرانش و ایشان از رسول خدا ... گروهی دیگر از دانشمندان معروف ازو روایت کرده اند از آن جمله تلعبیری که ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان و ابو عبد الله حسين بن عبد الله غضائری ازو روایت کرده اند و نیز ابو الحسين جعفر بن ابی زکریا حسن بن حسکه قمی که از بازماندگان برادرش حسین بوده و محمد بن سلیمان حمدانی و علی بن احمد بن عباس نجاشی نیز ازو روایت کرده اند و نجاشی در 381 برای پسرش روایت کرده است. صدوق کتابها و رسایل بسیار تألیف کرده و شماره مؤلفات او را صد و نود و جای دیگر سیصد نوشته اند و آنچه تا کنون نام آنها بما رسیده است بترتیب حروف هجا بدین گونه است: 1) کتاب الابانه 2) ابطال الاختیار و اثبات النص 3) ابطال الغلو و التقصیر 4) اثبات النص علی الائمة 5) اثبات النص علی امیر المؤمنین علی 6) اثبات الوصیه لعلی 7) اثبات

خلافه علی 8) احوال ابی طالب و عبد المطلب و عبد الله و آمنه بنت وهب 9) اخبار ابی ذر و فضایله 10) اخبار سلمان و زهده و فضایله 11) ادعیه الموقوف 12) کتاب الاستسقاء 13) کتاب الاعتقادات 14) کتاب الاعتکاف 15) کتاب الاغسال 16) اکمال الدین و اتمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره 17) کتاب الامالی یسمى «المجالس» 18) امتحان المجالس 19) کتاب الاواخر 20) کتاب الاوامر 21) کتاب الاوائل 22) اوصاف النبی 23) کتاب التاریخ 24) کتاب التجارات 25) تفسیر القرآن که ناتمام مانده 26) تفسیر قصیده فی اهل البيت 27) کتاب التقیه حذو النعل بالنعل 28) کتاب التوحید 29) کتاب الحسنی 30) ثواب الاعمال 31) جامع آداب المسافر الحج 32) جامع اخبار عبد العظیم

بن عبد الله حسيني (33) جامع الحج (34) جامع الحجج الأنبياء (35) جامع تفسير المنزل في الحج (36) جامع حجج الأئمة (37) جامع زياره الرضا (38) جامع علل الحج (39) جامع فرض الحج و العمره (40) جامع فضل الكعبه و الحرم (41) جامع فقه الحج (42) جامع نواذر الحج (43) كتاب الجزيه (44) كتاب الجمع و الجماعه (45) كتاب الجمل (46) جوابات مسائل الوارده عليه من واسط (47) جوابات مسائل الوارده من قزوين (48) جوابات مسائل وردت من البصره (49) جوابات مسائل وردت من كوفه (50) جوابات مسائل وردت من مصر (51) جواب مسأله نيسابور (52) جواب مسأله وردت عليه من المدائن في الطلاق (53) كتاب الحدود (54) كتاب الحذاء و الخف (55) كتاب حذو النعل بالنعل (56) كتاب حق الجداد (57) حقوق الاخوان (58) كتاب الحيض و النفاس (59) كتاب الخاتم (60) كتاب الخصال (61)

كتاب الخطاب (62) كتاب خلق الانسان (63) كتاب الخمس (64) كتاب الخواتيم (65) دعايم الاسلام (66) دلائل الأئمة و معجزاتهم (67) كتاب الديات (68) دين الاماميه (69) ذكر مجلس الذي جرى له بين يدي ركن الدوله (70) ذكر مجلس اخرى (71) ذكر مجلس ثالث (72) ذكر مجلس رابع (73) ذكر مجلس خامس (74) كتاب الرجال (75) كتاب الرجعه (76) رساله الاوله في الغيبه (77) رساله الثانيه في الغيبه (78) رساله الثالثه في الغيبه (79) رساله الى ابي محمد الفارسي في شهر رمضان (80) رساله في الغيبه الى اهل الري و المقيمين بها (81) رساله في اركان الاسلام (82) رساله في شهر رمضان (83) كتاب الروضه في فضائل مولانا على بن ابي طالب (84) كتاب الزكاه (85) كتاب الزهد (86) زهد ابي ابراهيم (87) زهد

ابى الحسن على بن محمد (88) زهد ابى جعفر (89) زهد ابى جعفر الثانى (90)  
زهد ابى محمد الحسن بن على (91) زهد الحسن (92) زهد الحسين (93) زهد  
الرضا (94) زهد الصادق (95) زهد النبى (96) زهد امير المؤمنين (97) زهد على  
بن الحسين (98) زهد فاطمه (99) زيارات قبور الائمة (100) سر المكتوم الى  
الوقت المعلوم (101) كتاب السكنى و العمرى (102) كتاب السلطان (103) كتاب  
السنة (104) كتاب السؤال (105) كتاب السهو (106) كتاب الشعر (107) كتاب  
الشورى (108) كتاب الصدقه و النجل و الهبه (109) صفات الشيعة (110) كتاب  
الصلاه سوى الخمس (111) كتاب الصوم (112) كتاب الضيافه (113) كتاب  
الطرايف (114) كتاب العتق و التدبير و المكاتبه (115) عقاب الاعمال (116) كتاب  
العقائد (117) علامات آخر الزمان (118) كتاب العلل

(119) علل الحج (120) علل الشرائع و الاحكام و الاسباب (121) علل  
الوضوء (122) كتاب العوض عن المجالس (123) عيون اخبار الرضا (124) غريب  
حديث النبى و امير المؤمنين (125) كتاب الغيبه (126) فرائض الصلاه (127) كتاب  
الفرق (128) كتاب الفضائل (129) فضائل الشيعة (130) فضائل الصلاه (131)  
فضائل العلويه (132) فضائل جعفر الطيار (133) فضائل رجب (134) فضائل  
شعبان (135) فضائل شهر رمضان (136) فضل الحسن و الحسين (137) فضل  
الصدقه (138) فضل العلم (139) فضل العلويه (140) فضل المساجد (141) فضل  
المعروف (142) كتاب الفطره (143) فقه الصلاه (144) كتاب الفوائد (145) كتاب  
القربان (146) كتاب القضاء و الاحكام (147) كتاب فى تحريم الفقاع (148) كتاب  
فى زياره موسى و محمد (149) كتاب فى زيد بن على (150) كتاب فى عبد

المطلب و عبد الله و ابى طالب (151) كتاب فيه ذكر من لقيه من اصحاب  
الحديث و عن كل واحد منهم حديث (152) كتاب اللباس (153) كتاب اللعان  
(154) كتاب اللقاء و السلام (155) كتاب المتعه (156) كتاب المجموع الرائق  
(157) كتاب المحافل (158) كتاب المختار بن ابى عبيده (159) مختصر تفسير  
القرآن (160) مدينه العلم (161) كتاب المدينه و زياره قبر النبى و الائم (162)  
كتاب المرشد (163) كتاب المسائل (164) مسائل الحج (165) مسائل الحدود  
(166) مسائل الخمس (167) مسائل الديات (168) مسائل الرضاع (169) مسائل  
الزكاه (170) مسائل الصلاه (171) مسائل الطلاق (172) مسائل العقيقه (173)  
مسائل المواريث (174) مسائل النكاح (175) مسائل الوصايا (176) مسائل  
الوضوء (177) مسائل الوقف (178) كتاب المصاييح (179) كتاب المصادقه (180)  
دقه الاخوان (181) كتاب المصباح (182) مصباح المصلى (183) كتاب المصباح  
لكل

واحد من الائم (184) معانى الاخبار (185) كتاب المعاش و المكاسب (186)  
كتاب المعراج (187) كتاب المعرفه بالرجال البرقى (188) كتاب المعرفه فى فضل  
النبى و امير المؤمنين و الحسن و الحسين (189) مقتل الحسين (190) كتاب المقنع  
فى الفقه (191) كتاب الملاهى (192) مناظره ركن الدوله مع محمد بن على بن  
الحسين بن بابويه القمى (193) كتاب المناهى (194) من لا يحضره الفقيه (195)  
كتاب المواريث (196) كتاب المواعظ الرجال المختارين من اصحاب النبى (197)  
المواعظ الحكم (198) مواقيت الصلاه (199) مولد امير المؤمنين (200) مولد  
فاطمه

(201) کتاب المیاه (202) کتاب الناسخ و المنسوخ (203) کتاب النبوه (204) کتاب النکاح (205) نوادر الصلاه (206) نوادر الطب (207) نوادر الفضائل (208) نوادر النوادر (209) نوادر الوضوء (210) کتاب الوصایا (211) کتاب الوضوء (212) کتاب الوقف (213) کتاب الهدایه فی الاصول و الفقه (214) هدایه الطالبین فی الاصول و الفروع. ازین 214 کتاب و رساله صدوق آنچه تاکنون چاپ شده بدین گونه است: 1) کتاب الخصال در دو مجلد اصفهان 1302 (2) اکمال الدین و اتمام النعیمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره چاپ ا. مولر E. moller. خاورشناس آلمانی هایدلبرگ 1901 م. و چاپ طهران 1301 و چاپ دیگر (3) کتاب التوحید چاپ تبریز (4) عیون اخبار الرضا چاپ طهران 1275 و چاپ دیگر (5) علل الشرائع طهران 1289 چاپ دیگر با معانی الاخبار و کتاب الروضه فی فضایل مولانا علی بن ابی طالب چاپ طهران 1311 (6) ثواب الاعمال و عقاب الاعمال تبریز 1314 (7) جامع الاخبار در طهران مکرر چاپ شده (8) من لا یحضره الفقیه

چاپ لکهنو 1307 در دو مجلد و چاپ طهران 1324 (9) مجالس معروف با مالی چاپ طهران 1300 و چاپ تبریز 1332 (10) گذشته ازین کتابها دو کتاب دیگر او کتاب المقنع و کتاب الهدایه در مجموعه ای بنام «جوامع الفقهیه» با 9 رساله دیگر در طهران بسال 1276 ق. و نیز کتاب الاعتقادات و سؤالات المأمون عن الرضا بالکتاب النافع یوم الحشر در طهران در 1300 ق. چاپ شده است.

در انتساب کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره»  
 باو برخی شک کرده اند<sup>1</sup> و نیز جزء اول نام این کتاب را بخط «کمال الدین»  
 هم ضبط کرده اند اما پیداست که به قرینه «اتمام النعمه» که جزء دوم نام  
 کتابست بایست اکمال الدین باشد. در باره کتاب الروضه فی الفضائل تیز  
 تردیدست که ازو باشد زیرا که بمؤلفات دیگر وی شبیه نیست و اسانید این  
 کتاب هم اسانید کتابهای دیگر او نیست و نیز کتاب المجموع الرائق را ازو نمی  
 دانند بلکه عقیده دارند از سید هبه الله بن ابی محمد موسویست چنان که مؤلف  
 امل الآمل نیز تصریح کرده و نیز کتاب جامع الاخبار را برخی از شیخ مفید می  
 دانند و چنان که مجلسی گفته در آن کتاب بینج واسطه مؤلف از صدوق روایت  
 کرده است و احتمال می رود از مؤلف کتاب مکارم الاخلاق باشد یا از علی بن  
 سعد خیاط زیرا که منتجب الدین در فهرست کتابی بنام جامع الاخبار بنام او  
 ضبط کرده و از برخی موارد آن کتاب برمی آید که مؤلف آن محمد بن محمد  
 شعیری نام داشته و از برخی جاهای آن برمی آید که از شیخ جعفر بن محمد  
 دوریستی روایت کرده چنان که مؤلف امل الآمل هم در شرح حال شمس الدین  
 محمد بن محمد بن حیدر شعیری از فهرست شیخ منتجب الدین نقل کرده است  
 که کتاب جامع الاخبار ازوست و نیز در اسناد کتاب الهدایه فی الاصول و الفقه و  
 کتاب مدینه العلوم باو شک کرده اند. در باره کتاب مصادقه الاخوان نیز  
 اختلافست زیرا چنان که گذشت کتابی بنام «کتاب الاخوان» جزو مؤلفات  
 پدرش ذکر کرده اند و در فهرست تألیفات وی یک جا کتابی بنام

---

(1) روضات الجنات ص 558

«حقوق الاخوان» و جای دیگر کتابی بنام «کتاب المصادقه» و جای دیگر بنام «مصادقه الاخوان» ثبت شده. در اینکه بسیاری از فقهای شیعه مخصوصا در قرون اولیه کتابهایی بنام «کتاب الآباء» و «کتاب الامهات» و «کتاب الابناء» و «کتاب البنات» و «کتاب الاخوان» داشته اند تردیدی نیست و به همین جهت ممکن بوده است که پدر و پسر هر دو درین زمینه تألیف کرده باشند. اما تا اندازه ای که آگاهان تحقیق کرده اند کتابی که اکنون بنام «مصادقه الاخوان» معروفست و معلوم نیست همان «کتاب المصادقه» و «حقوق الاخوان» است یا کتاب دیگری از سلسله روایت و اسنادی که در آن هست بزمان پدر یعنی ابو الحسن علی مربوطست و نه بزمان ابو جعفر محمد و ممکنست که این همان کتاب الاخوان تألیف پدر باشد که بخطا نام آن را مصادقه الاخوان گذاشته باشند. برخی از کتابهای معروف صدوق را به زبان فارسی هم ترجمه کرده اند از آن جمله ثواب الاعمال و کتاب التوحید و عیون اخبار الرضا که دو بار ترجمه شده است. چنان که پیش ازین گذشت

هم چنان که در توثیق ابو عبد الله حسین برادر صدوق تردید کرده اند در توثیق وی نیز بهمان سبب یعنی بواسطه کثرت روایت او شک کرده اند اما عقیده دانشمندان معتبر طریقه شیعه بیشتر بدان میرود که وی حافظه عجیب داشته و بسیار کثیر الحفظ بوده و کثرت روایت و مؤلفات او چیزی از اعتبار روایتش نمی کاهد و بهمین جهتست که از زمانهای قدیم بزرگان شیعه او را «صدوق» لقب داده اند و این لقب در میان همه محدثین مخصوص باوست و چگونه ممکنست در توثیق چنین کسی شک کرد؟

بهترین دلیل بر اعتبار روایات او اینست که در برخی از کتابهای خود مخصوصاً در امالی و در عیون اخبار الرضا نام راوی و محل روایت و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را ضبط کرده و این اندازه از دقت و اعتبار در معدودی از کتابهای معروف دیده می شود و بی شک مؤلفات صدوق در نخستین پایه اعتبار آنهاست.

#### (5) ابو عبد الله حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه.

وی پسرزاده عم ابو الحسن علی بن بابویه و در ضمن خواهرزاده او و برادرزاده همسر وی دختر محمد بن موسی بوده است و از فقیهان دانشمند زمان خود بشمار می رفته و از خال خود علی بن حسین بن موسی بن بابویه و محمد بن حسن بن ولید و علی بن محمد ماجیلویه و بکر بن صالح و محمد بن سنان و جعفر بن بشیر و دیگران روایت کرده و جعفر بن علی بن احمد قمی و محمد بن احمد بن سنان و محمد بن علی و محمد بن اسماعیل و احمد بن محمد و محمد بن علی بن محبوب از او روایت کرده اند.<sup>1</sup>

#### (6) ثقه الدین حسن بن ابی عبد الله حسین.

ثقه الدین حسن پسر ابو عبد الله حسین سابق الذکر و نیای همه افراد است که ازین خاندان پس ازین نامشان در تاریخ آمده است و وی تا جایی که ما میدانیم پنج پسر داشته است: حسین، محمد، ابو المعالی سعد، ابو المفاخر هبه الله، عبد الله و او هم مانند مردان دیگر خاندان خود فقیه پرهیزگاری بوده است «2».

(1) تنقیح المقال ج 1 ص 325

(2) تنقیح المقال ج 1 ص 274 و لسان المیزان تألیف ابن حجر عسقلانی چاپ حیدرآباد کن  
1330 ج 2 ص 279 که در آنجا نام وی بخطا حسین چاپ شده است.

## (7) شمس الاسلام ابو محمد حسن بن حسين.

وی از مردان نامی خاندان خود و از بزرگان دانشمندان زمان بوده و پسر حسین بن ثقه الدین حسن سابق الذکر بوده و بلقیی که ما خود از نامش بوده است شهرت داشته که به اختلاف آن را «حسکا» و «حسکه» ضبط کرده اند و احتمال می‌رود ضبط درست آن «حسنکا» باشد و وی ساکن ری بوده و مدتی در نجف زیسته است و از شاگردان معروف ابو یعلی سلار بن عبد العزیز دیلمی بوده است که در روز سه شنبه آخر رمضان 463 درگذشته و ازین قرار از رجال اواسط قرن پنجم بوده و نیز از شاگردان ابن السراج بوده و اجازه روایت همه مؤلفات ایشان را داشته است و در فقه کتابهای چند تصنیف کرده است از آن جمله: کتاب العبادات و کتاب الاعمال الصالحه و سیر الأنبياء و الائمة «1».

## (8) عبد الله بن حسن بن حسين.

وی یکی از پنج پسر ثقه الدین حسن سابق الذکر و با شمس الاسلام سابق الذکر معاصر بوده و وی نیز از شاگردان ابو یعلی سلار بن عبد العزیز دیلمی سابق الذکر بوده است «2».

## (9) ابو المفاخر هبه الله بن حسن.

وی نیز از پسران ثقه الدین حسن سابق الذکر بوده و از فقیهان پرهیزگار  
زمان خود بشمار میرفته است «3».

## (10) ابو المعالی سعد بن ثقه الدین حسن.

وی نیز از پسران ثقه الدین حسن سابق الذکر بوده و از فقیهان پرهیزگار و  
ثقه زمان خود بشمار می رفته است «4».

## (11) نجم الدین ابو الحسن علی بن محمد.

وی پسر محمد بن ثقه الدین حسن سابق الذکر بوده و محمد تا جایی که بما  
رسیده چهار پسر داشته است: سعد، نجم الدین ابو الحسن علی، ابو ابراهیم  
اسماعیل و ابو طالب اسحق و در باره این نجم الدین ابو الحسن تنها چیزی که  
می دانیم اینست که مردی دانشمند بوده و از مشاهیر این خاندان بشمار میرفته  
است «5».

## (12) ابو ابراهيم اسماعيل بن علي.

وی نیز پسر محمد بن ثقه الدین حسن و برادر نجم الدین ابو الحسن سابق الذکر بوده و مانند برادرش اسحق که پس ازین ذکرش خواهد آمد از شاگردان شیخ موفق ابو جعفر بوده و اجازه روایت مؤلفات وی را داشته است «6».

## (13) ابو طالب اسحق بن علی.

او هم پسر دیگر محمد بن ثقه الدین حسن و برادر نجم الدین ابو الحسن و ابو ابراهيم اسماعيل بوده و مانند برادر خود اسماعيل از شاگردان شیخ موفق ابو جعفر بوده و اجازه روایت مؤلفاتش را داشته است «7».

## (14) بابويه بن سعد بن محمد.

وی پسرزاده محمد بن ثقه الدین حسن سابق الذکر و برادرزاده نجم الدین ابو الحسن علی و ابو ابراهيم اسماعيل و ابو طالب اسحق بوده و از فقیهان

---

(1) تنقیح المقال ج 1 ص 273 و ج 2 ص 42 و ج 3 قسمت دوم ص 62.

(2) تنقیح المقال ج 2 ص 42

(3) تنقیح المقال ج 3 ص 290

(4) تنقيح المقال ج 2 ص 12

(5) تنقيح المقال ج 2 ص 303

(6) تنقيح المقال ج 1 ص 142

(7) تنقيح المقال ج 1 ص 121

پرهیزگار زمان خود بشمار می رفته و از شاگردان شمس الاسلام ابو محمد حسن سابق الذکر بوده است و کتابی نیکو در اصول و فروع بنام صراط مستقیم داشته است و شیخ منتجب الدین این کتاب را برو خوانده است و وی از پدران خود پشت به پشت روایت میکرده است تا اینکه به ابو عبد الله حسین و ابو جعفر محمد صدوق می رسیده است<sup>1</sup>.

## 15) منتجب الدین ابو الحسن علی.

وی آخرین دانشمندیست که ازین خاندان معروفست و پسر موفق الدین ابو القاسم عبید الله بن شمس الاسلام ابو محمد حسن بن ثقه الدین حسن بن ابو عبد الله حسین بن ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه بوده است. در برخی از کتابها نام پدرش بخطا عبد الله ضبط شده<sup>2</sup> و چون در برخی از مآخذ نسب او را درست ننوشته اند بعضی از مؤلفین او را از خاندان دیگری پنداشته اند. وی یکی از مشاهیر دانشمندان شیعه در قرن ششم و از محدثین معتبر و ثقه بشمار میرود و از پدران خود پشت پشت روایت میکرده تا اینکه بصدوق می رسیده

و نیز از پسر عمش بابویه بن سعد سابق الذکر روایت می کرده است و محمد بن علی حمدانی قزوینی ازو روایت کرده است و وی را مؤلفات چندست از آن جمله «کتاب الاربعین عن الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین» و درین کتاب چهل حدیث را از چهل شیخ روایت کرده و بهمین جهت نام آن را الاربعین عن الاربعین گذاشته و نیز رساله ای در موسعه بنام «العصره» پرداخته که در آن باین ادب اعتراض کرده است و معروف ترین کتاب او همان کتاب رجال بنام «فهرست» است که در آن احوال علمای شیعه را که معاصر شیخ طوسی مؤلف

فهرست و پس از او بوده اند تا زمان خود ضبط کرده است و یکی از معروف ترین کتابهای رجال بشمار میرود<sup>3</sup> و علامه مجلسی در آغاز مجلد 25 بحار الانوار آن را گنجانیده و در آن مجلد چاپ شده است. این کتاب را منتجب الدین بنام عز الدین ابو القاسم یحیی بن ابی الفضل محمد الشریف المرتضی نوشته که نقیب قم و ری و آبه بود و چون مؤید الدین القصاب وزیر ناصر خلیفه عباسی در 591 به همدان و ری دست یافت و آن نواحی را گرفت و علاء الدین تکش خوارزمشاه بدفع او آمد و ابن القصاب پس از گرفتن خرقان و مزدغان و ساوه و آوه به ری آمد و این شهر را نهب و غارت کرد و به همدان بازگشت و پس از سه ماه درنگ در همدان در اوایل شعبان 592 مرد خوارزمشاه در پی او به همدان رفت و در نیمه شعبان 592 سپاه وزیر خلیفه را شکست داد و قبر ابن القصاب را شکافت و سرش را از پیکر جدا کرد و با خود به خوارزم برد و شهرت داد که در جنگ کشته شده است و به خراسان بازگشت و چون عز الدین یحیی نقیب ری و قم و آبه با ابن القصاب همدانستان بود خوارزمشاه پیش از رفتن به همدان یا در بازگشت از آن سفر در ری او را بخواری بسیار کشت و پسرش شرف الدین محمد به بغداد گریخت و بوسیله نصیر الدین ناصر بن مهدی که پیش از آن نیابت پدر را داشته است و در همان واقعه ری به بغداد گریخته و پس از مردن ابن القصاب

---

(1) تنقیح المقال ج 1 ص 160 و لسان المیزان ج 2 ص 2

(2) تنقیح المقال ج 2 ص 295

(3) تنقیح المقال ج 2 ص 297.

به وزارت ناصر رسیده بود به دربار خلیفه عباسی راه یافت و به منصب نقیب الطالبیین رسید<sup>1</sup>، درین صورت شیخ منتجب الدین کتاب فهرست را پیش از 592 که سال کشته شدن عز الدین یحیی باشد تألیف کرده است. وی از شیخ طبرسی و ابو الفتوح رازی روایت می کرده و بیش از هشتاد سال زیسته و امام رافعی شافعی دانشمند معروف قزوینی مؤلف کتاب التدوین فی تاریخ قزوین از شاگردان او بوده و در 523 ازو اجازه گرفته و سپس در 584 در ری اجازه روایت کتاب اربعین را ازو گرفته و گوید استادش منتجب الدین در 504 ولادت یافته و بعد از 585 در گذشته است. ظاهراً منتجب الدین تاریخ بزرگی تألیف کرده است که ناتمام مانده و در حال مسوده بوده و پاکنویس نشده و پس از مرگش از میان رفته است. مؤلف روضات الجنات گوید بیشتر قرائت او در اصفهان از بزرگان علمای آن زمان مانند محمد بن حامد بن ابی القاسم الطویل القصاب و ابو محمد عبد الله بن علی بن عبد الله مقری ظاهری و ابو سعد محمد بن هیثم بن محمد و ابو شکر محمد بن عبد الله مستوفی و ابو الفتوح مبشر بن احمد بن محمود الصحاف و ابو الحسن علی بن احمد بن محمد لبادوایی و ابو بکر محمد بن احمد بن عمر باغبان و ابو الحسین محمد بن رجاء بن ابراهیم بن عمر بن یونس اصفهانی و دیگران بوده است و از علمای شیعه کسانی که ازو روایت کرده اند سید ابو الحسین علی بن قاسم بن رضا علوی حسینی و سید مرتضی سعید شرف الدین ابو الفضل محمد بن علی بن محمد بن مطهر و سید ابو تراب مرتضی بن داعی بن قاسم حسینی صاحب کتاب الملل و النحل (تبصره العوام) و برادرش سید ابو حرب مجتبی بن داعی و سید ابو علی شرف بن عبد

المطلب بن جعفر حسینی افطسی اصفهانی و شیخ ابو المکارم هبه الدین داود بن محمد اصفهانی بوده اند «2».

بدین گونه شیخ منتجب الدین از 504 تا حدود 585 زیسته و بیش از 80 سال عمر کرده و ساکن ری بوده ولی سفرهایی هم به اصفهان کرده است. کتاب دیگری که از تألیفات او میتوان سراغ کرد تاریخ ری بوده که ابن حجر عسقلانی در میزان الاعتدال و پس از آن در لسان المیزان کرارا مطالبی از آن نقل کرده از آن جمله در لسان المیزان در ج 5 در صحایف 82 و 103 و 106

که ازین کتاب نقل کرده به آن اشاره کرده است منتهی در مورد اول بخطا «ابو الحسین بن بابویه فی تاریخ الری» و در موضع دوم «ابو الحسن بن بابویه فی تاریخ الری» و در موضع سوم «ابن بابویه فی تاریخ الری» ضبط شده و پیداست مراد از ابو الحسن بن بابویه اوست و بدین گونه تاریخ ری تألیف او تا زمان ابن حجر عسقلانی در دست بوده است.

---

(1) عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب تألیف جمال الدین احمد حسنی چاپ لکنهو ص 244 و چاپ بمبئی ص 227 و تجارب السلف تألیف هند و شاه چاپ طهران ص 333 و کامل التواریخ ابن اثیر وقایع سال 591

(2) روضات الجنات ص 389 - 390

در پایان سخن لازم می آید از همت و دست گشادگی کسانی که درین تنگ بازار دانش و بی خریداری مردان راه خدای درین گونه کارهای نیک درمی آیند و وسیله طبع و نشر کتابهایی را که معرف خرد و دانش و حق پرستی و حق جویی نژاد ایرانی و نیاکان نامدار ماست فراهم میکنند سپاس بگزارم و از جمله همین کتابست که بدین صورت زیبا پدید آمده است و به همین جهت فرمان دانشمند پرهیزگار حقیقت پرست حضرت آقای میرزا سید محمد مشکات ادام الله ایام افاضاته که از دیر باز با منش لطفی خاصست و سالها ریزه خوار سماع دانش و فضیلت او بوده ام سبب شد که این سخنان را برین صحایف به کسانی که جویندگان این کالای شریفند عرضه دارم و از خداوند دانش و بینش خواستارم که از خزانه کرم و بخشایش خویش پاداش این رادمردان را بدهد به من و کرمه.

طهران - تجریش 7 تیر ماه 1325 سعید نفیسی

کتاب مصادقه الاخوان

للشیخ الافقه الاقدم ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه القمّی الرازی (بعد از:

305 - 381)

به نام خداوند بخشنده مهربان

## باب (1) در اقسام برادران

1 - ابو جعفر دوم علیه السلام فرمود: مردی در بصره نزد علی علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین ما را از برادران آگهی ده؟ فرمود: برادران دو دسته اند برادران مورد اعتماد و برادران گشاده روئی برادران معتمد به منزله دست و بال و خانواده و مال اند پس چون در باره برادر خود بپایه اعتماد رسیدی مال و تن خویش را در راه او نثار کن و با هر که با وی دوستی بی آلایش دارد دوست خالص باش، و با دشمنش دشمنی کن، و رازش را بیوشان، و یاریش کن، و نیکوئی او را آشکار ساز و بدان ای پرسنده که این گونه برادران از گوگرد سرخ نایاب ترند، اما برادران گشاده روئی از آنان حظ خود را می بری پس دوستی از آنها مبر، و بیش از این از ضمیر آنان مخواه و از گشاده روئی و شیرین زبانی که با تو کردند از آنها دریغ نکن.

## باب (2) حدود برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: دوستی حدود، دارد و بکسی که دارای آن حدود نباشد دوستی کامل نسبت ندهید نخست آنکه ظاهر و باطنش با تو یکی باشد. دوم آنکه نیکی تو را نیکی خود و بدی تو را بدی خویش انگارد. سوم اینکه مال و فرزند او را تغییر ندهد. چهارم آنکه هر چه دستش میرسد از تو باز ندارد. پنجم آنکه در گرفتاریها تو را وانگذارد.

## باب (3) - مهربانی به برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: خداوند در دلهای آفریدگان خود جای دارد و آن دلی را بیش دوست دارد که نیرومندتر باشد و با برادران مهربان تر و از گناهان پاکتر.

## باب (4) - برگزیدن برادران

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردی را که پیشروی نباشد، به بهشت نخواهد رفت، گفتند ای فرستاده خدا همه ما را پیشروانی است؟ فرمود آری پیشروان مرد برادر دینی اوست.

## باب (5) گرد آمدن و گفتگوی برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: آیا با هم می نشینید و گفتگو میدارید؟ گفتم آری فدای تو شوم فرمود من این گونه مجالس را دوست میدارم پس ای فضیل امر ما را احیا کنید، خداوند رحمت کند کسانی را که امر ما را احیا میکنند، ای فضیل کسی که از ما یاد کند یا نزد وی از ما یاد شود و از چشمانش به اندازه پر مگسی اشک بیرون آید، خداوند گناهان او را اگر چه بیشتر از کف دریاها باشد می آمرزد 2 - ابو جعفر دوم عليه السلام به میسر فرمود: آیا در خلوت گرد هم می نشینید و گفتگو میدارید و هر چه خواسته میگوئید؟ گفتیم آری بخدا سوگند بخلوت می نشینیم و گفتگو میکنیم، و هر چه خواستیم میگوئیم امام فرمود بخدا قسم دوست دارم در برخی از این انجمنها با شما باشم بخدا قسم من نیرو و حق گزار شما را دوست میدارم، شما بر دین خدا و دین فرشتگان خدا هستید پس به پارسائی و کوشش ما یاری کنید.

3 - ابو جعفر دوم فرمود: خدا ببخشد بنده را که نام ما را زنده بدارد گفتم زنده داشتن نام شما به چیست فرمود دیدار ثابت قدمان و گفتگوی با آنان.

4 - امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: دیدار برادران اگر چه کم باشند غنیمتی است بزرگ.

5 - فضیل گفت که ابو جعفر عليه السلام بمن فرمود آیا با هم می نشینید گفتم آری فرمود افسوس از این گونه مجالس،

6 - خیمه گفت نزد ابی عبد الله عليه السلام رفتم در سفری که در پیش داشتم با او وداع کنم، فرمود از دوستان هر که را دیدی سلام برسان، و بدانها بگو که از خداوند بزرگوار بترسند، و توانگران آنها از نیازمندان شان و نیرومند آنها از ناتوانشان عیادت کنند و زنده آنها بر جنازه مرده شان حضور یابد و در خانه های خویش از هم دیدار کنند، زیرا در ملاقات آنها احیاء امر ماست باز فرمود خدا ببخشد بنده ای که امر ما را زنده میدارد ای خیمه به دوستان ما برسان که ما آنان را از خدای هیچ گونه بی نیاز نمی سازیم مگر آنکه کار نیک کنند و دوستی ما جز بیارسائی بدست نیاید در روز قیامت حسرتمندترین مردم کسی است که عدالت را بستاید سپس از آن روی برتابد و بجز آن بگراید.

7 - پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه چیز مؤمن را مایه خوشی است: بیداری آخر شب، و دیدار برادران، و گشودن روزه.

8 - شعیب عرقوفی گوید که من حاضر بودم و ابو عبد الله عليه السلام به یاران خویش میفرمود از خدای بترسید، و برادران نکوکار و دوستدار در راه خدا، و دلجوی و مهربان باشید به دیدن یک دیگر بروید و همدگر را ببینید، و امر ما را بپا دارید و احیا کنید.

## باب (6) - مواسات برادران

1 - و صافی گوید که ابو جعفر علیه السلام بمن فرمود: ای ابا اسماعیل آیا دیده که پیش شما اگر مرد بی ردا می بود، بعضی از برادران ردای اضافی خویش را بدو میداد تا بی ردا نماند؟ گفتم چنین کسی ندیده ام فرمود اگر آن مرد بی آزاری می بود می شد که یکی از برادران ازار زیادی خویش را بدو دهد؟ تا آزاری بدست آرد؟ گفتم نه، پس دست به ران خویش زده فرمود اینان برادر نیستند.

2 - ابو عبد الله علیه السلام به مفضل فرمود: شیعیان ما را به دو خصلت بیازمای و هر که آن دو را دارا باشد با وی آمیزش کن و اگر نه از وی پرهیز، سپس پرسیدند آن دو خصلت چیستند؟ فرمود نماز بوقت گذاردن و مواسات با برادران اگر چه با چیز کمی باشد.

3 - راوی گفت نزد ابی عبد الله علیه السلام بودم از مواسات مرد با برادران خویش و آنچه که باید در باره همدیگر بکنند یاد فرمود از این سخن به اندازه متأثر شدم که از قیافه من دریافت، پس فرمود این روش در زمانی خواهد بود که قائم قیام کند آنگاه بر آنان واجب است که همدیگر را ساز و برگ دهند و نیرومند سازند.

4 - راوی گوید مردی دیر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت فرمود ترا چه شده که دیر آمده ای؟ گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برهنگی مرا بازداشت، فرمود مگر تو

را همسایه نبود که دارای دو جامه باشد و یکی را به تو عاریت دهد؟ گفت آری  
ای رسول خدا ﷺ، فرمود پس او ترا برادر نیست.

5- ابو عبد الله ﷺ فرمود: بین چه بدست آورده ای پس آن را برادران  
خویش ده، خداوند فرمود نکوئی بدیها را می برد.

رسول خدا ﷺ فرمود: سه چیز است که این امت نتوانند آورد: 1 -  
مواسات با برادر در مال خویش. 2 - با مردم از جانب خود انصاف دادن 3 -  
یاد کردن خدا در هر حال، و این یاد آوری خدا گفتن سبحان الله و الحمد لله و  
لا اله الا الله و الله اکبر نیست بلکه اگر بچیزی برسند که حرام شده از خدا  
بترسند و از آن درگذرند.

6- ابو عبد الله ﷺ فرمود: یکدرهم به برادر مسلمان خود ببخشم بهتر  
میدانم که صد درهم صدقه دهم و یک لقمه که برادر مسلمانم بخورد خوشتر  
میدانم تا برده را آزاد کنم.

7 - ابو جعفر ﷺ فرمود: گرد هم آئید و از یک دیگر یاد کنید تا فرشتگان  
پیرامون شما را فرا گیرند خدا ببخشد کسی را که امر ما را احیا کند.

## باب (7) حقوق برادران در باره همدیگر

1 - داود بن حفص گوید: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم و او عطسه کرد خواستیم به او دعای رحمت بگوئیم پس فرمود چرا دعا نکردید از جمله حقوق مؤمن بر برادرش چهار خصلت است که هر گاه عطسه کند بدو دعای رحمت گوید، و اگر ویرا بخواند بپذیرد و هر گاه بیمار گردد از وی دیدار کند و اگر بمیرد جنازه او را مشایعت نماید.

2- ابان بن تغلب گفت با ابی عبد الله علیه السلام طواف می‌کردم مردی از یاران مادر رسید که از من خواسته بود با وی پی‌کاری رویم و بمن اشاره کرد که ابو عبد الله را بگذارم و با او بروم هنگامی که بطواف می‌پرداختم باز هم اشارتی بمن کرد و ابو عبد الله او را دید و فرمود ای ابان این مرد تو را می‌خواهد؟ گفتم آری فرمود کیست گفتم مردیست از یاران ما، فرمود آیا او بر همان دینی است که تو داری گفتم آری فرمود طواف را قطع و با وی برو گفتم اگر چه طواف واجب باشد فرمود آری ابان گفت با آن مرد رفتم و دوباره نزد امام آمدم و از وی پرسیدم و گفتم از حقی که مؤمن بر مؤمن دارد مرا آگاه کن فرمود ای ابان از این درگذر و نخواه و بر زبان می‌آور گفتم فدایت شوم و مکرر پرسیدم فرمود ای ابان باید نیمی از دارائی خویش را بدو دهی آنگاه امام حالی که مرا دست داد دریافت و فرمود مگر نمیدانی که خداوند از خود گذشتگان را یاد کرد گفتم آری فرمود تو اگر مال خویشتن با او قسمت کنی تازه از خود نگذشتی و او را بر خود ترجیح نهاده‌ای، گاهی او را بر خود برتری میدهی و از خود میگذری که از نیمه دیگر هم به وی بخشی.

### 3- ابن اعین گفت که برخی از یاران ما نامه نوشتند و از ابی عبد الله علیه السلام

چیزهایی پرسیدند و بمن دستور دادند که از وی در باره حقی که مسلمان بر برادر دارد پرسم، من از او پرسیدم پاسخی نداد چون آمدم که وی را وداع کنم گفتم از شما پرسش کردم و پاسخی نشنیدم فرمود می ترسم کافر شوید همانا سخت ترین چیزی که خداوند بر آفریدگان خود واجب کرده سه خصلت است: نخست اینکه از خود در باره دیگران انصاف دهد بحدی که در حق برادر خود چیزی را نپسندد مگر آنچه برای خود می پسندد. دیگر آنکه با برادر در مال برابری کند. سوم آنکه در هر حال خدا را بیاد آرد و این بگفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله نیست بلکه یاد خدا او را از ارتکاب حرام باز دارد.

### 4 - از ابی عبد الله پرسیدند حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود هفت

حق است که همه بر وی واجب است و اگر چیزی از آنها را ضایع سازد از دوستی و طاعت خداوند بیرون رفته و حق خدا را نگذارده باشد. به امام گفتم فدایت گردم آنها چیستند فرمود ای معلى من با تو مهربانم می ترسم آنها را ضایع کنی و نگاه نداری و بدانی و بکار نبندی بدو گفتم توانائی جز بخدا نیست فرمود آسان ترین آن حقوق آنست که در باره مسلمان آنچه را که برای خود دوست میداری بخواهی و آنچه را که برای خود نمی پسندی بر او هم نپسندی.

حق دوم اینکه از خشم وی پرهیزی و خوشنودی او را بخواهی و از وی فرمانبری. حق سوم اینکه با جان و مال و زبان و دست و پای خود به وی یاری کنی. حق چهارم اینکه دیده بان و راهنما و آئینه و جامه او باشی. حق پنجم اینکه با گرسنه بودن او سیر نشوی و با تشنگی او سیراب نگردی و با برهنه

بودن او لباس نیوشی، حق ششم اینکه تا او زن نگیرد تو زن نگیری، و اگر او را نوکری نباشد تو نوکری اختیار نکنی، باید نوکر خود را بفرستی تا جامه او را بشوید و خوردنی او را بپزد و جامه خواب او را بگسترد، حق هفتم اینکه به سوگند او وفا کنی و درخواست او را بپذیری بیمار او را دیدار کنی و در جنازه او حضور یابی، و اگر بدانی که او را نیازی هست برای انجام آن بشتابی و او را ناگزیر نسازی که آن را از تو بخواهد بلکه تو او را پیشی گیری هر گاه این را بکار بستی دوستی خود را بدوستی او و دوستی او را بدوستی خود پیوند داده ای.

5- ابو عبد الله فرمود: برای مرد بسی زشت است که برادر او حق وی را بشناسد ولی او حق برادری را نشناسد.

### باب (8) در اینکه برادر آئینه برادر خویش است

1 - پیغمبر فرمود: مؤمن آئینه برادر خود بوده آزار از او دور می سازد.

## باب (9) اطعام برادران

1 - پیغمبر خدا فرمود: هر که مؤمن گرسنه را سیر کند خداوند وی را از میوه های بهشت میخورداند، و هر که او را از تشنگی سیر آب کند خداوند وی را از می مشک بو بنوشاند و هر که او را جامه بپوشاند تا ریشه و نخی از آن جامه بر تن آن مؤمن است در ضمان خدا خواهد بود، بخدا سوگند همانا برآوردن حاجت

مؤمن از یکماه روزه و اعتکاف برتر است.

2 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود همانا شاد نمودن مؤمن و سیر کردن وی و اندوه از وی بردن و ادای دین او از محبوبترین کارها نزد خداوند بزرگ است.

3 - ابو جعفر عليه السلام فرمود: لقمه را به برادر دینی خود بخورانم بیشتر دوست میدارم تا ده گدا را سیر کنم، و ده درهم به برادر دینی خود بدهم بیشتر دوست دارم تا صد درهم بگدایان ببخشم.

4 - نیز فرمود: سه چیز از بهترین کارهاست مسلمان گرسنه را سیر نمودن و غم از وی زدودن و او را از برهنگی پوشاندن.

5 - پیغمبر فرمود: هر که سه تن از مسلمانان را بخوراند خداوند از طعام سه بهشت بدو خوراند: ملکوت آسمان: و فردوس، و باغ عدن که خداوند آن را بدست قدرت خود کاشت.

6- ابو عبد الله عليه السلام فرمود: یک تن مسلمان را اطعام کنم بهتر میدانم که گروهی از مردم را بخورانم. گفتم گروه چیست؟ فرمود: صد هزار یا بیشتر.

7- راوی گفت: نزد ابی عبد الله عليه السلام یادی از یاران ما شد، من گفتم ناهار نمی شکنم و شام نمی خورم مگر اینکه دو یا سه تن یا کمتر یا بیشتر از آنان با من باشند پس فرمود: برتری آنان بر تو بیشتر است از برتری تو بر آنها، گفتم فدای تو شوم چرا! با اینکه من از خوردنی خود به آنها میخورانم و از مال خود به آنها می بخشم و عیال خویش را بخدمت آنها می گمارم، فرمود آنان هنگامی که بر تو وارد شدند روزی فراوانی برای تو آوردند و بیرون که رفتند با آمرزش تو رفتند.

## باب (10) خوراندن برادران

راوی گفت حلوائی از خرما و روغن با خود گرفتم و نزد ابی عبد الله عليه السلام بردم و او غذا میخورد آن را در جلو وی گذاردم به یاران خویش میخورانید و شنیدم که میگفت هر که لقمه شیرینی بمؤمنی بخوراند خداوند تلخی روز قیامت را از وی دور سازد.

## باب (11) سودمندی برادران

1 - جعفر بن محمد عليه السلام فرمود: در دنیا دوست بسیار گیرید چه آنها در دنیا و آخرت سودمندند:

در دنیا بکارها میرسند و در آخرت دوزخیان میگویند ما را شفاعت کنندگان و دوست صمیمی نیست.

## باب (12) انتفاع برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: برادر فراوان گیرید زیرا هر مؤمنی را دعائی است مستجاب، و «: برادر بسیار گیرید زیرا هر مؤمن را شفاعتی است»؛ بسیار با مؤمنان پیمان برادری بندید زیرا آنان در پیش خدا حقی دارند که روز قیامت برابر آن از وی پاداش گیرند.

2 - امام رضا عليه السلام فرمود: هر که برادری دینی بدست آورد خانه ای در بهشت بچنگ آورده باشد.

### باب (13) مؤمن برادر مؤمن است

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: مسلمان مسلمان را برادر است و ستم بر وی نمیکند و از وی فرو گذار نکند.

2 - نیز فرمود: مؤمن برادر مؤمن است چون یک تن که اگر یکی از اندام آن بدرد آید دیگر اعضا نیز رنج می بینند جانهای مؤمنان از یک روح است و جان مؤمن با روح خدا پیوسته تر است از شعاع آفتاب با خود آن. مؤمن راهنمای مؤمن است و با او خیانت نمیکند و ستم بر او روا نمیدارد از وی غیبت نمیکند و با وی خلاف وعده نمیکند.

### باب (14) سود رساندن برادران بیکدیگر

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: مؤمنان خدمتگزار یک دیگرند گفتم چگونه یک دیگر را خدمت میکنند فرمود یک دیگر را سود میرسانند.

## باب (15) دوری کردن برادران از یک دیگر

1 - پیغمبر خدا فرمود: دو تن مسلمانی که از یک دیگر دوری گزینند و سه روز بگذرد، آشتی نکنند مگر آنکه از مسلمانی بیرون رفته باشد و میان آنها دوستی نباشد، پس هر یک که در سخن گفتن با برادر خویش پیشی گیرد در روز شمار هم پیشتر به بهشت خواهد رفت.

## باب (16) هراس برادران از یک دیگر

1 - معصوم فرمود: سزاوار نیست که مؤمن از برادر خویش بهراسد (؟) مؤمن در دین خود عزیز است

## باب (17) دوستی برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: گاهی دوستی برای خدا و پیغمبر است و گاهی برای دنیا دوستی که در راه خدا و پیغمبر باشد پاداش آن با خداست و اگر برای دنیا باشد چیزی نیست.

2 - ابو جعفر فرمود: هر گاه مرد برای خدا کسی را دوست بدارد خداوند به این دوستی او پاداش میدهد اگر چه آن دوست در علم خدا از دوزخیان باشد و هر گاه برای خدا او را دشمن بدارد خداوند به همین دشمنی او پاداش میدهد اگر چه آن دشمن پیش خدا از بهشتیان باشد.

3 - نیز فرمود: هر گاه میخواهی بدانی که در تو خیری هست به دل خویش بنگر اگر فرمانبران خدا را دوست و نافرمانان خدا را دشمن می دارد پس در تو خیری هست و خدا هم تو را دوست میدارد و اگر پیروان خدا را دشمن است و نافرمانان را دوست پس در تو خیری نیست و خدا با تو دشمن است و مرد با آن کسی است که دوست می دارد.

4 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: دوست داشتن نیکان نیکان را برای نیکان ثواب است و دشمن داشتن بدان نیکان را فضیلت نیکان است دوست داشتن بدان نیکان را زینت نیکان است و دشمن داشتن نیکان بدان را خواری بدانست.

5 - ابو عبد الله بحمران فرمود: ای حمران: خدای را ستونی است از زبرجد که بالای آن به عرش بسته پائین آن در زیر زمین های هفتگانه می باشد و بر آن هفتاد هزار کاخ ساخته شده و در هر کاخی هفتاد هزار خانه قرار دارد و در هر خانه هفتاد هزار حوری می باشد که آنها را خداوند برای کسانی که دوستی و دشمنی آنها در راه او است آماده ساخته است.

## باب (18) ثواب خوشروئی با برادران

1 - امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس پی کاری برود و روی خویش را گلاب زند غبار خواری بر چهره وی ننشیند، و هر که از نیم خورده برادر مؤمن بخورد و از آن فروتنی خواهد خداوند وی را به بهشت خواهد برد، و هر که بر وی برادر مؤمن خویش لبخند زند خداوند برای وی پاداشی بنویسد و هر که خداوند برایش حسنه نوشت عذابش نخواهد کرد.

2 - ابو جعفر علیه السلام فرمود: تبسم بر روی مؤمن نیکی است، و گرد از وی دور ساختن خوبی است و هیچ عبادتی از دلخوش کردن مؤمن نزد خدا بهتر نیست.

3 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: هر که از چهره برادر مؤمن گردی گیرد خداوند بزرگوار برای وی ده پاداش بنویسد و هر که به روی مؤمن لب خند زند مزدی خواهد داشت.

## باب (19) - ثواب رسیدگی بکارهای برادران

1 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: هر که با برادر خویش پی کاری رود خواه انجام گیرد و خواه انجام نگیرد چنانست که خدای را پرستیده باشد.

2 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: ای مفضل، آنچه گویم بشنو و بدان که راست است و آن را بکار بند و به برادران ارجمندت بگو: گفتم برادران ارجمند کیانند؟

فرمود: آنان که رسیدگی بکارهای برادران را خواهند. سپس فرمود: هر کس یک حاجت برادر مؤمن خویش را برآورد خداوند در روز قیامت صد حاجت از وی برآورده ساز که نخستین آنها بهشت است؛ دیگر آنکه نزدیکان و آشنایان و برادران او را به بهشت ببرد ولی به این شرط که ناصبی نباشد. از آن پس مفضل از هر برادری از برادران خویش که کاری میخواست بدو میگفت مگر نمی خواهی از برادران ارجمند بشمار آیی؟

3 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: انجام کار مؤمن از آزاد کردن هزار برده و بخشیدن بار هزار اسب در راه خدا بهتر است.

4 - نیز فرمود: هر کس حاجت مسلمان بر آورد خداوند برای وی ده پاداش بنویسد و ده گناه از وی محو کند و ده درجه وی را بلند کند و در روزی که سایه جز سایه خداوند نیست وی را در زیر سایه خود پناه دهد.

5 - پیغمبر خدا فرمود: که خداوند گفته مؤمنان برادر یکدیگرند و بکار همدیگر میرسند و روز قیامت من نیازمندی آنان را برآورده خواهم ساخت.

6 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: روز قیامت بنده ای را که هیچ نیکی نکرده می آورند و بدو میگویند بیندیش شاید مگر نیکی کرده باشی بیاد می آورد و میگوید پروردگارا کار نیکی از من سر نزد مگر اینکه فلان بنده مؤمن تو مرا دید و آبی از من خواست تا وضو سازد و نماز گذارد و من آب به او دادم آنگاه همان بنده مؤمن را می آورند و می پرسند او هم بیاد می آورد و میگوید آری

پروردگارا او را دیدم و آب خواستم و بمن داد و با آن وضو ساختم و برای تو نماز گزاردم خداوند بزرگوار میفرماید تو را آمرزیدم بنده مرا به بهشت برید.

7 - پیغمبر ﷺ فرمود: خداوند بندگان را دارد در بهشت که ایشان را حکم قرار میدهد، پرسیدند آنها کیانند؟ فرمود: کسی که حاجت مؤمن را میان خود و خدا برآورده سازد.

### باب (20) - نهی درخواست کاری از برادران

1 - ابو عبد الله ﷺ فرمود: از برادران خویش حاجت نخواهید که مبادا نپذیرند و شما خشم گیرید و کافر شوید.

### باب (21) - دیدار برادران

1 - ابو عبد الله ﷺ فرمود: هیچ مسلمانی به دیدار برادر خویش نمیروند مگر اینکه خداوند او را میخواند که ای دیدارکننده خوش باش و بهشت تو را گوارا باد.

2 - ابو عبد الله ﷺ فرمود: سه کس در روز قیامت از خاصان خدا بشمار آیند: مردیکه برادر دینی خویش را دیدار کند که از زیارت کنندگان خدا است و اکرام آنان بر او واجب میباشد و هر چه بخواهد خداوند میدهد و مردیکه بمسجد درآید و در آن نماز کند و به انتظار نماز دیگر تعقیب بخواند که او میهمان خدا است و خدا را سزد که میهمان خویش را گرمی بدارد و کسانی که

حج یا عمره گزارند چه آنان وارد بر خدایند و شایسته است که خداوند ایشان را اکرام نماید.

3 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: ارتباط برادران با همدیگر در حضر به دیدار است و در سفر به نامه نگاری 4 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: هر که تنها برای خدا و به امید وعده و به انتظار رسیدن به نعمتهای او برادر دینی خویش را دیدار کند خداوند هفتاد هزار فرشته بر او میگمارد که وی را بخوانند خوش باش و بهشت تو را گوارا باد.

5 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: هر کس به بیرون شهر برود تا برادر خویش را ببیند منادی از آسمان ندا میدهد فلان پسر فلان از زیارت کنندگان خدا است.

ابو عبد الله عليه السلام فرمود: هیچ مسلمانی به دیدار برادر دینی خود در راه خدا نمیرود مگر آنکه خداوند بدو میگوید ای زیارت کننده خوش باش و بهشت تو را گوارا باد 6 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: برادر دینی خود را دیدار کن زیرا وی چون دست تو است و دستها هر یک نگهدار دیگری می باشند.

ابو عبد الله عليه السلام فرمود: کسی که در راه خدا به دیدار برادر دینی خویش برود روز قیامت شادمان و اعجاب زده و لباسی از نور مانند پوشاک کتانی مصری در بر کرده می آید، و به هر جایی که بگذرد تابشی پیرامون او را روشن می سازد تا اینکه در پیشگاه خداوند می ایستد و خداوند بدو میگوید زه زه و در این هنگام عطایای فراوانی از طرف خدا بدو میرسد.

8 - پیغمبر فرمود: سالها راه را پیما و به پدر و مادر نکوئی کن و راه یک سال را برو و خویشاوندان را دل بدست آر و برای عیادت بیمار اگر یک میل راه هم بود برو و دو میل راه را بسپار و از تشییع جنازه باز نما و برای اجابت دعوت از پیمودن سه میل مسافت دریغ مکن و در دیدار برادر دینی چهار میل راه را مانع بدان. برای دادرسی ستمدیدگان پنج میل هم شد پیما و شش میل راه برو و غمدیده را یاری کن و تو را باید که آمرزش بخواهی.

### باب (22) توجه برادران

1 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: برادری که تو را از یاد نمیرد بیشتر میسزد که از وی یاد آری، و آنکه تو را سودمند است و به دشمنت زیان بخش شایسته تر است که بدو توجه کنی و آنکه از وی ناگزیری سزاوارتر است که در برابرش شکبیا باشی.

### باب (23) دست دادن با برادران

1 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: همانا کسی قدر خدا و پیغمبر را نمی داند و قدر مؤمن را هم نخواهد دانست زیرا مؤمن برادرش را می بیند و با وی دست میدهد و خداوند بدانها می نگرد و تا از هم جدا نشوند گناهان آنها میریزد چون برگهائی که در اثر تند باد از درخت میریزد.

2 - پیغمبر فرمود: اگر کسی از شما برادر خویش را ببیند دست دهد و سلام گوید چه خداوند فرشتگان را به این خصلت امتیاز داد پس عمل آنان را بکار بندید.

## باب (24) شاد کردن مؤمن

1 - معصوم فرمود: کسی که مؤمنی را شاد ساخت گمان نبرد که تنها او را مسرور کرد بلکه بخدا سوگند ما را و بلکه رسول خدا ﷺ را هم خورسند نمود.

2 - ابو جعفر علیّه السلام فرمود: خداوند متعال با بنده خویش موسی مناجات کرد و از جمله بدو فرمود:  
مرا بندگانیست که بهشت را بر آنها روا داشتم و آنان را در بهشت حکم قرار خواهم داد موسی پرسید کیانند؟ فرمود: آنان که مؤمنی را شاد سازند.

3 - پیغمبر فرمود: بهترین کارها نزد خدا شاد کردن مؤمنان است.

4 - ابو عبد الله فرمود: یکی از محبوبترین کارها نزد خدا مسرور ساختن مؤمن است.

5 - پیغمبر فرمود: بنده ای نیست که خاندان مؤمنی را شاد کند مگر آنکه خداوند از آن شادی برای وی مخلوقی می آفریند که نزدش می آید و هر گاه سختی بیند بدو میگوید ای دوست خدا مترس، از وی میپرسد کیستی اگر دنیا از

آن من بود آن را سزاوار تو نمیدانستم پاسخ میدهد من همان شادی هستم که در  
دل فلان داخل کردی.

6 - ابو عبد الله فرمود: یکی از چیزهایی که خداوند دوست میدارد شاد  
کردن مؤمن است.

7 - پیغمبر فرمود: کسی که مؤمنی را دیدار کند تا او را شاد سازد روز  
قیامت خداوند هم او را مسرور میکند و اگر برای غمگین کردن او از وی دیدار  
کند روز قیامت خداوند او را مغموم میکند و دور میسازد.

8 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: کسی که برادر خویش را شاد سازد بخدا سوگند  
پیغمبر خدا را شاد ساخت، و کسی که پیغمبر را شاد سازد خدا را شاد کرده  
است و کسی که خدا را شاد کند بخدا سوگند که روز قیامت خدا او را در بهشت  
حکم خواهد ساخت.

9 - پیغمبر فرمود: هر که مؤمنی را شاد کرد مرا مسرور ساخت و هر که مرا  
خو رسند نمود خدا را شاد ساخت.

## باب (25) بخل بر برادران

1 - علی بن الحسین علیه السلام فرمود: من از خدای خود شرم میبرم که یکی از برادرانم را ببینم و از خدا برای وی بهشت بخواهم ولی از دینار و درهم هم بر وی دریغ کنم روز قیامت که شود بمن خواهند گفت که اگر بهشت از آن تو می بود بیشتر ب آن بخل می ورزیدی.

## باب (26) - شکایت بردن پیش برادران

1 - ابو عبد الله علیه السلام بحسن بن راشد فرمود. ای حسن: اگر تو را مشکلی پیش آمد نزد مخالفان به شکایت مرو چه اگر چنین کنی از خدا شکایت کرده ای بلکه درد خود را به یکی از برادرانت بگو زیرا از چهار خصلت بیرون نخواهی بود یا اینکه به مال تو را کمک میکنند یا به جاه و مقام تو را یاری میکنند و یا به مشورت در باره تو رای میدهند و یا دعائی خواهند کرد که برآوردنی است. ای حسن:

هر گاه از مؤمن حاجتی خواستی پیش از آنکه بهانه بیاورد برای وی بهانه هائی بیندیش و اگر پوزش خواست از وی بپذیر و اگر چه گمان کنی که امر بر خلاف گفته او است و اگر به منافق حاجتی بردی عذرش را نپذیر اگر چه بهانه او را تصدیق کنی.

## باب (27) ثواب کسی که برادرش را شاد کند

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: کسی که برادرش را شاد کند خداوند از آن شادی صورتی نیکو بیافریند که وی را از سختیهای دنیا و دشواریهای آخرت نگهداری کند و با او در گور و حشر و نشر می باشد تا اینکه وی را نزد پروردگار برساند آنگاه مؤمن بدو میگوید کیستی بخدا سوگند اگر دنیا را به تو میدادم پاداش کمکی که بمن کردی نمی شد پاسخ میدهد که من همان شادی هستم که در دنیا بدل برادر خویش وارد کردی.

## باب (28) دیدار برادران و رنجاندن آنان

1 - پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که برادر خود را دیدار کند تا ویرا رنجه سازد از او بدی خواهد دید.

## باب (29) نیکی برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: مؤمن گاهی که بمیرد شش پیکر بگور او درآیند آنکه صورتی درخشانتر و روئی زیباتر و بوئی خوشتر و ساختی نیکوتر دارد بالای سر وی قرار میگیرد و اگر نکیر و منکر بخواهند از جلو بمؤمن درآیند پیکری که در جلو است آنها را مانع می شود و اگر بخواهند از پشت یا راست یا چپ یا از پیش پا و یا از بالای سر درآیند آنکه در پشت یا راست یا چپ یا جلو و یا بالای سر قرار گرفته مانع میگردد: آنگاه پیکری که نیکوروی تر و خوشبوتر و زیباتر است به دیگران میگوید

خدا شما را پاداش نیک دهد شماها کیستید؟ آنکه در جلو است میگوید من نمازم و آنکه در پشت سر قرار گرفت میگوید من زکاتم و آنکه در طرف راست است میگوید من روزه ام و آنکه در سمت چپ قرار گرفت میگوید من حجم و آنکه برابر پاها قرار گرفت میگوید من آن نیکی هستم که به برادران خود کرده است پس آنها بوی میگویند تو کیستی و تو از ما زیباتر و خوشبوتری و ساخت تو از ما بهتر است وی میگوید من دوستی محمد ﷺ و خاندان محمدم

2 - ابو عبد الله فرمود: یکی از چیزهایی که خداوند بمؤمن اختصاص داد اینکه نیکی به برادر را بوی آموخت اگر چه اندک باشد و نیکی به فراوانی نیست و این را خداوند در قرآن بیان فرمود:

آنان اگر چه نیازمند باشند دیگران را بر خود برتری می نهند سپس فرمود هر که از بخل خود را باز دارد از رستگاران خواهد بود. و کسی که خداوند این خوی آموخت او را دوست داشته است و کسی را که خداوند دوست بدارد به پاداش وی در روز قیامت بی حساب وفا خواهد کرد سپس امام به جمیل (راوی) فرمود ای جمیل این حدیث را به برادرانت بگو چه در آن ترغیبی است به نکوئی.

## باب (30) کوشش در کارهای برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: رفتن مسلمان در پی کار برادر مسلمان خویش از هفتاد طواف در خانه خدا بهتر است 2 - ابو جعفر عليه السلام فرمود: خداوند بزرگوار بموسی وحی کرد: برخی از بندگان من با نکوئی بمن تقرب میجویند و من آنان را در بهشت حکم قرار میدهم پس موسی پرسید پروردگارا آن نکوئی چیست فرمود اینکه در پی کار برادر مؤمن خویش برود اگر چه انجام نشود.

3 - ابو جعفر عليه السلام فرمود هر که در پی کار برادر مسلمان خویش برود خداوند هفتاد و پنج هزار فرشته را وامیدارد که بر وی سایه بگسترانند و گامی بر نمی دارد مگر آنکه خداوند برای او بدان گام حسنه می نویسد و به هر گام گناهی از وی محو میکند و درجه او را بالا میبرد و گاهی که آن کار را انجام دهد اجر یک حج و یک عمره برای او می نویسد.

4 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: هر که برای کار برادر مسلمان خویش بکوشد و از آن خوشنودی خداوند را بخواهد خدا برایش هزار هزار حسنه می نویسد و خویشان و همسایگان و آشنایان و برادران او را و کسانی که به وی در دنیا نکوئی کردند می آمرزد روز قیامت که شود بدو میگویند بدوزخ در آی و هر که را از کسانی که بتو در دنیا نکوئی کردند یافتی باذن خدا بیرون آر مگر اینکه ناصبی باشد.

5 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: هر که در کار برادر مسلمان خویش بکوشد و در آن جهد کند و خدا انجام آن را بدست وی قرار دهد خداوند برایش یک حج و یک عمره و اعتکاف و روزه دو ماه در مسجد حرام می نویسد و اگر بکوشد ولی خدا نخواهد که بدست او انجام پذیرد خداوند برایش یک حج و یک عمره می نویسد.

6 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: هر که همراه برادر خویش برود خواه کارش را انجام دهد و خواه ندهد همچون کسی خواهد بود که یک عمر خدای را پرستیده باشد مردی پرسید پی حاجت برادر خود با وی بروم و طواف را هم قطع کنم؟ فرمود آری.

7 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: برای کسی که پی کار برادر مسلمان خویش می رود ده حسنه نوشته می شود و ده گناه از او محو میگردد و ده درجه بالا برده می شود راوی گفت همین قدر میدانم که امام تا بدینجا رساند که این کار با آزاد کردن ده برده برابر است و از اعتکاف در مسجد حرام برتر می باشد.

8 - ابو الحسن عليه السلام فرمود: خداوند بندگان دارد در روی زمین که در انجام کارهای مردم میکوشند و آنان در روز قیامت ایمن می باشند و هر که مؤمنی را خورسند سازد خداوند در روز قیامت او را خوشدل خواهد ساخت.

9 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: هر که برای انجام کاری همراه مردم برود ولی خیر خواهی نکند با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خیانت کرده است.

10 - صفوان جمال گوید نزد ابی عبد الله علیه السلام بودم مردی مکی میمون نام درآمد و از نداشتن کرایه شکایت نمود امام بمن فرمود برخیز و به برادرت کمک کن پس برخاستم و خداوند مشکل را آسان فرمود و کرایه او داده شد پس به مجلس بازگشتم امام بمن فرمود در باره کار برادرت چه کردی؟ گفتم خداوند آن را انجام فرمود پدر و مادرم فدای تو باد پس فرمود آگاه باش اگر تو به برادر مسلمانان کمک کنی نزد من بهتر است از اینکه یک هفته در خانه خدا طواف نمائی آنگاه فرمود مردی نزد حسن بن علی علیه السلام آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو مرا در انجام کاری یاری ده پس امام موزه در پای کرد و با او رفت و به حسین علیه السلام گذشت در حالی که ایستاده بود و نماز میگذارد پس بدان مرد فرمود کجا بودی و چرا از حسین علیه السلام حاجت نخواستی گفت پدر و مادرم فدای تو از او خواستم ولی گفته شد که وی معتکف است پس حسن علیه السلام فرمود اگر او ترا کمک میکرد برایش از اعتکاف یکماه بهتر بود 11- ابو الحسن علیه السلام فرمود: خدای را در روی زمین بندگان است که پی کارهای مردم میروند و آنانند که در روز قیامت ایمن می باشند.

12 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: خداوند می گوید آفریدگان من عیال من هستند و کسانی را بیشتر دوست دارم که بکارهای آنها بیشتر پردازند و بهتر اصلاح کنند و در حاجتهای آنان بیش بکوشند.

13- ابو عبد الله عليه السلام فرمود: اگر کسی پی کار برادر مؤمن خویش برود و آن را انجام کند برابر یک حج و یک عمره ثواب خواهد داشت و اگر او بکوشد ولی نیانجامد ثواب یک عمره خواهد داشت.

### باب (31) ثواب واگرداندن معامله به درخواست برادر

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: اگر مسلمانی در خرید پشیمان شود و از برادر مسلمان خود فسخ کردن آن معامله را بخواهد و او هم بپذیرد خداوند از لغزشش در روز قیامت درمیگذرد.

### باب (32) آزمایش برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: کسی را دوست مشمار بلکه آشنایش بنام مگر اینکه وی را با سه خصلت بیازمائی که او را بخشم بیآوری و بنگری آیا خشم او را از حق به باطل می برد؟ و با او سفر کنی، و او را با درهم و دینار بیازمائی.

### باب (33) اطمینان برادران

1 - کسی که بگرو بیشتر اعتماد کند تا برادر خداوند از وی بیزار است.

## باب (34) صداقت در برادری

1 - رسول خدا ﷺ فرمود: اگر کسی برادر مسلمان خویش را دوست بدارد از نام او و نام پدر و قبیله و عشیره او باید بپرسد زیرا این گونه پرسش از حقوق واجب است و لازمه صداقت در برادری است و اگر نه آشنائی احمقانه خواهد بود.

## باب (35) کوشش در کارهای برادران بی نیت

1 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: کسی که با گروهی برای حاجتی همراه شود ولی صداقت بخرج ندهد با خدا و رسول ﷺ خیانت کرده است.

2 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: هر که در کار برادر خویش بی نیت نیت بکوشد و در بند انجام آن نباشد جایگاه او در آتش خواهد بود.

## باب (36) خوار ساختن برادران

1 - پیغمبر فرمود: که خدا میفرماید من با کسی که بنده مؤمن مرا خوار بدارد در جنگ می باشم و من در کمک به دوستان خود بیشترین شتاب را خواهم کرد و در هیچ کاری و در هیچ چیزی که ایجاد میکنم تردیدی بمن دست نمیدهد بمانند تردیدی که در مردن بنده مؤمن من بر من عارض می شود من دیدار او را دوست دارم و او را از مرگ بد میآید و از آن وی را منصرف میسازم ولی او مرا میخواند و من هم اجابت میکنم و از من درخواست میکند و بدو می بخشم و

اگر هم در دنیا جز یک تن از بندگان مؤمن من نماند از همه آفریدگان دیگر خود بی نیاز خواهم بود و طوری میکنم که به اتکاء ایمان خود هیچ نهراسد و بکسی پناه نبرد.

### باب (37) معطر کردن برادر

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: کسی که از روی احترام مسلمانی را معطر کند خداوند روز قیامت برای او برابر هر موئی نوری مینویسد.

### باب (38) دوست داشتن برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: از جمله دینداری مرد دوستی او است با برادران خود.

### باب (39) دشنام به برادران

1 - پیغمبر فرمود: خبر دهم شما را بچیزی که از زنا بدتر است؟ ریختن آبروی برادر.

2 - امام رضا عليه السلام فرمود: مردیکه به برادر خود راست میگوید و از آن زبانی بدو میرسد نزد خدا دروغگو بشمار می آید و مردیکه به برادر خود دروغ بگوید و از آن سود وی را بخواهد نزد خدا راستگو بشمار است.

## باب (40) دعا در باره برادران

1 - ابو عبد الله عليه السلام: فرمود چهار کسند که دعای آنان برآورده است، پیشوای دادگری که در باره پیروان خود دعا کند، و برادری که در باره برادر خود در غیاب دعا نماید و خداوند فرشته ای را می گمارد که بگوید همان را که برای برادر خواستی به تو نیز داده می شود دیگر پدر برای فرزند چهارم دعای مظلوم که خداوند میگوید به شکوه و بزرگواری خود سوگند میخورم که اگر چه زمانی هم بگذرد داد تو را خواهم داد.

2 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: سه کسند که روز قیامت زیر سایه عرش خدا می باشند: مردیکه برای برادر خویش هر آنچه برای خود میخواهد بخواهد، و مردیکه امری بدو در رسد و گامی پیش یا پس نگذارد تا اینکه بداند از آن خداوند خوشنود است یا آن را ناخوش میدارد، و مردیکه از مردم هیچ عیب نگیرد مگر اینکه بداند خود عیب آن را ندارد چه تا عیبی از خود رفع کند عیب دیگری در خویش خواهد داشت

## باب (41) مهربانی به برادران

1 - پیغمبر فرمود: هر کس از امتان من که در باره برادر دینی خویش مهر بورزد خداوند خدام بهشت را بخدمت او خواهد گماشت.

2 - معصوم علیه السلام فرمود: کسی که به برادر خود خوشباش گوید خداوند در باره او خواهد نوشت:

خوش باش تا روز قیامت.

## باب (42) پوشانیدن برادران

1 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: کسی که به برادر خود پوشاک زمستانی یا تابستانی درپوشد بر خداوند است که از جامه های بهشتی بر او بیوشاند و سختی های مرگ را بر او آسان کند و گور وی را گشاده سازد و فرشتگان را وادارد هنگام بیرون آمدن از گور به وی رسند و مژده دهند چنان که خداوند فرمود فرشتگان به آنان درمیرسند و میگویند مترسید و اندوهگین نباشید و بهمان بهشتی که بشما نوید داده اند بهره مند شوید. هر که از روی خوشخوئی برادر خویش را گرمی دارد خداوند آنچه که در آغاز تا انجام در این جهان است از پوششهای بهشتی برای وی خواهد نوشت و بریاکاران شبیه نبوده بلکه به کریمان ماند.

پیغمبر ﷺ فرمود هر که به برادر مسلمان خویش به بدی اشاره کند  
فرشتگان بر او لعنت میکنند تا اینکه غمگینش سازند.

### باب (43) کسانی که از برادری با آنها باید پرهیز کرد

1 - علی علیه السلام فرمود سزاوارست که مسلمان از برادری با دروغگو پرهیزد  
چه وی دروغ میگوید و اگر هم راست بگوید باورش نمیدارند 2- علی  
علیه السلام

بالای منبر کوفه فرمود: ای گروه مسلمانان بایستی مسلمان با مسلمان  
برادری کند نه با بزه کار و بیخرد و دروغگو چه بزه کار کردار خویش را بچشم  
تو میاراید و وامیدارد که تو هم چنان کنی و در کار دین و دنیا بتو کمک نخواهد  
کرد پس آمد و رفت او با تو برای تو ننگ است و بیخرد از کسی پیروی نمیکند  
و نمی تواند بدی را از تو دور سازد و گاهی میخواهد بتو سودی رساند ولی  
ضرر میزند دوریش برای تو از نزدیکی وی بهتر است و خاموشی وی از  
گفتارش نیکوتر و مردن وی از زیستن برتر می باشد.

اما دروغگو زیست تو با او گوارا نخواهد بود و دشمنی برایت بهم میرساند و  
کینه تو را در دلها جای میدهد و راز تو را آشکار میسازد و گفتار تو را باز  
میگوید و سخنان مردم را بمردم خواهد گفت.

3 - ابو جعفر علیه السلام فرمود: با چهار کس دوستی و برادری نکن: بی خرد و  
بخیل و ترسو و دروغگو، اما بیخرد میخواهد بتو سودی رساند ولی زیانش بتو

خواهد رسید اما بخیل از تو می ستاند و بتو نمیدهد اما ترسو از تو و پدر و مادر خویش می هراسد اما دروغگو راست میگوید ولی باورش نمیدارند.

4 - از مردی نزد ابی عبد الله علیه السلام یاد کردند کسی از وی عیب گرفت امام فرمود تو کجا و برادر کامل کجا و کدام مرد است که از همه عیوب پاکیزه باشد.

5 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: از چه زیست میکنی (راوی) گفت دو غلام دارم و دو شتر امام فرمود با برادران خود با آنها داد و ستد کن چه اگر سودت ندهند زیانی بتو نخواهند رسانید.

6 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: به برادر خود این قدرها اطمینان نکن چه اگر شتاب زدگی کنی بسختی دچار خواهی شد.

7 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: چرا با یک دیگر دشمنی میکنید اگر چیزی در باره برادر خود شنیدید بوی بگوئید و از وی پرسید اگر گفت چنین کاری نکردم باور دارید و اگر تصدیق کرد توبه اش دهید.

8 - ابو عبد الله علیه السلام فرمود: اگر از برادرت چیزی بتو گفتند و او انکار کرد از وی بپذیر چه همین انکار توبه وی است.

9 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: اگر از برادرت چیزی بتو گفتند و چهل گواه هم گفته باشند که از وی شنیده ایم ولی او بگوید که نگفتم از وی بپذیر.

10 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: از خودت در باره برادرت آن اندازه بخشش مکن که زیان تو بیشتر از سود او باشد.

11 - ابو عبد الله عليه السلام فرمود: روزگاری برای مردم خواهد آمد که چیزی نایاب تر از برادر همدم و اندوختن یکدرهم حلال نباشد.

## فهرست ابواب کتاب

الموضوع / رقم الصفحه

باب 1 در اقسام برادران 31

باب 2 حدود برادران 31

باب 3- مهربانی به برادران 33

باب 4- برگزیدن برادران 33

باب 5 گرد آمدن و گفتگوی برادران 33

باب 6- مواسات برادران 37

باب 7 حقوق برادران در باره همدیگر 39

باب 8 در اینکه برادر آئینه برادر خویش است 43

باب 9 اطعام برادران 43

باب 10 خورانیدن برادران 47

باب 11 سودمندی برادران 47

باب 12 انتفاع برادران 47

باب 13 مؤمن برادر مؤمن است 49

باب 14 سود رساندن برادران بیکدیگر 49

باب 15 دوری کردن برادران از یک دیگر 49

باب 16 هراس برادران از یک دیگر 49

باب 17 دوستی برادران 51

باب 18 ثواب خوشروئی با برادران 53

باب 19- ثواب رسیدگی بکارهای برادران 53

باب 20- نهی درخواست کاری از برادران 55

باب 21- دیدار برادران 57

باب 22 توجه ببرادران 59

باب 23 دست دادن با برادران 59

باب 24 شاد کردن مؤمن 61

باب 25 بخل بر برادران 63

باب 26- شکایت بردن پیش برادران 63

باب 27 ثواب کسی که برادرش را شاد کند 65

باب 28 دیدار برادران و رنجاندن آنان 65

باب 29 نیکی ببرادران 65

باب 30 کوشش در کارهای برادران 67

باب 31 ثواب واگرداندن معامله بدرخواست

برادر 73

باب 32 آزمایش برادران 73

باب 33 اطمینان ببرادران 73

باب 34 صداقت در برادری 73

باب 35 کوشش در کارهای برادران بی نیت 75

باب 36 خوار ساختن برادران 75

باب 37 معطر کردن برادر 75

باب 38 دوست داشتن برادران 75

باب 39 دشنام به برادران 77

باب 40 دعا در باره برادران 77

باب 41 مهربانی به برادران 79

باب 42 پوشانیدن برادران 79

باب 43 کسانی که از برادری با آنها باید پرهیز کرد 79

فهرس اعلام الاشخاص و الاماكن و الكتب

أبان بن تغلب: 10. - 12 - م.

إبراهيم - (جعفر بن إبراهيم - علي بن إبراهيم).

إبراهيم الغفاري: (عبد الله بن إبراهيم).

ابن أبي عمير: 14. (محمد بن أبي عمير).

ابن أعين: 12 (ثم حمران بن أعين).

ابو اسمعيل الوصافي: 8.

ابو بصير: 16 - 20 - 40.

ابو الجارود: 54.

أبو جعفر الثاني 1 - 4 - 6.

أبو جعفر محمد بن علي ع: 10.

أبو جعفر ع: 6- م - 8 - 16- م - 22- م 24 - 26 - 30 - 32 - 34 - 38 -  
م 44 - 50 - 52.

أبو الحسن: 44. م

أبو الحسن الرضا: 24 (الرضا).

أبو حمزه: 16- م.

أبو حمزه الثمالی: 26 - 28 - م - 34.

أبو طالب - (علي بن أبي طالب)

أبو عبد الله: 2 - 4 - م - 6 - م - 8 - م - 10 - م 12 - م - 14 - م - 16 - م -  
18 - م - 20 - م 22 - م - 24 - م - 26 - م - 28 - م - 30 - م 32 - م - 44 -  
م - 46 - م - 38 - م - 40 - م 52 - م - 54 - م (جعفر بن محمد).

أبو عبيدة الحذاء: 38.

أبو عليّ الحرّاني: 40.

أبو عمران الحلبي: 30.

أبو عمير: (ابن أبي عمير - محمد بن أبي عمير)، أبو قره: (فضل بن أبي قره)،

أحمد بن إدريس: 18.

أعين: (حمران بن أعين).

أحمد بن محمد: 18 - 42.

أحمد بن محمد بن عيسى: 2

أحمد بن إدريس: 18

الأحمر: (جعفر).

الدريس:

(أحمد بن إدريس).

الأزدى: (بكر بن محمد).

أرقم: (زيد بن أرقم).

اسباط بن محمد: 48

اسحق بن عمار: 8 - 30 - 44

اسحق: (لوط بن اسحق).

البصرة: 2.

أمير المؤمنين: 2 - م - 52 (على بن أبي طالب م)

ايوب بن منصور الصيقل: 54.

بكر بن محمد الأزدي: 28.

تغلب: (أبان بن تغلب).

الثمالي: (أبو حمزه).

جابر: 30.

جابر بن يزيد: 24.

جعفر ع: 6- حاشيه - 50.

جعفر الأحمر: 52.

جعفر بن إبراهيم: 18.

جعفر بن محمد ع: 14 - 18 - 26 - 32

(أبو عبد الله).

الجعفرى: (عبد الله).

الجمال: (صفوان).

جميل: 32.

مصادقه الإخوان / ترجمه خراسانى كاظمى، ص: 87

جميل بن دراج: 38- م.

الحجاج: (عبد الرحمن بن الحجاج).

الحجال: 52.

الحذاء: (أبو عبيده).

الحراني: (أبو علي).

الحسن بن راشد: 34 - م.

الحسن بن علي: 42.

الحسن بن علي: (من الرواه) - 54.

حسن بن علي بن فضال: 4.

الحسين ع: 42. ثم (علي بن الحسين).

حفص بن غياث النخعي: 14.

حفص: (داود بن حفص).

الحكم: (علي بن الحكم ثم هشام بن الحكم)

الحلبى: (ابو عمران)

حماد: (خلف بن حماد)

حمران بن أعين: 22

خالد: (سليمان بن خالد)

خلاد السندی: 8 م - (ثم معمر بن خلاد)

خلف بن حماد: 32

خنيس؛ (معلّى بن خنيس)

خيثمه: 6 - م.

داود بن فرق: 48.

داود بن كثير: 20.

داود الرقى: 18.

داود بن حفص: 10

دراج: (جميل بن دراج).

درست الواسطي: 36.

راشد: (حسن بن راشد).

رئاب: 18.

الربيع بن صبيح: 34 - 36.

رسول الله ص: 4 - م - 8 - م - 10 - م - 14 - 20 - 26 - م - 30 - م - 32 -  
م - 34 - م - 44 - 46 - 50 - م.

الرضاع: 18 - 34 - 48 - (أبو الحسن).

الرقى: (داود).

زكريا المؤمن؛ (عبيد بن زكريا).

زيد بن أرقم: 50.

سدير الصيرفي: 52.

سعد بن عبد الله: 10.

السكوني؛ 6 - م - 44 - 50.

سليمان بن خالد: 48.

سنان: عبد الله بن سنان.

شعيب العفرقوفي: 6.

صبيح: (ربيع بن صبيح).

صفوان الجمال، 42.

صفوان بن مهران الجمال: 32.

الصيرفي: (سدير).

الصيقل: (أيوب - ثم: منصور).

عبد الرحمن بن الحجاج: 54.

عبد الرحمن: (يونس بن عبد الرحمن).

عبد الله بن

سنان: 54.

عبد الله بن مسكان: 4.

عبد الله: (سعد بن عبد الله).

عبد الله بن إبراهيم الغفاري: 18.

عبد الله بن القسم الجعفري: 22

عبد الله بن الوليد الوصافي: 32.

عبيد بن زكريا المؤمن: 10.

عجلان: (محمّد بن عجلان).

العطّار: (محمّد بن يحيى).

عقبه: (على بن عقبه).

العقرقوفى: (شعيب).

على ع: 6- (الحسن بن علىّ من الرواه - ثمّ محمّد بن على).

مصادقه الإخوان / ترجمه خراسانى كاظمى، ص: 88

على بن إبراهيم: 4 - 6 - 8 (ظ) - 50

على بن أبى طالب: 50 (أمير المؤمنين).

على بن الحسين: 32 - 34.

على بن الحكم: 42 - 46.

على بن عقبه: 8 - 54.

علی بن فضال: (حسن بن علی).

عمار: (اسحق بن عمار - ثم معاویه بن عمار).

عمر: (مفضل بن عمر).

عیسی: (محمد بن عیسی).

الغفاری: (عبد الله).

غیاث النخعی: (حفص بن غیاث).

فرقد: (داود بن فرقد).

فضال: (علی بن فضال).

فضل بن أبی قره: 50.

فضل بن یزید: 8.

فضیل: 4- م.

فضیل بن یسار: 06 - 20 - 46.

القسم الجعفری؛ (عبد الله بن القسم).

کثیر؛ (داود بن کثیر).

کلب بن معاویه: 20.

الکوفه: 52.

لوط بن اسحق، 32.

محمد: (أحمد بن محمد ثمّ. (اسباط بن محمد ثمّ جعفر بن محمد).

---

ابن باویه، محمد بن علی - خراسانی کاظمی، علی، مصادقه الإخوان /  
ترجمہ خراسانی کاظمی، 1جلد، کرمانی - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1402ق.  
مصادقه الإخوان / ترجمہ خراسانی کاظمی؛؛ ص 88

مدّ لازدی: (بکر بن محمد).

محمد بن أبی عمیر: 8- م.

محمّد بن عجلان: 42.

محمّد بن علي: (أبو جعفر).

محمّد بن عيسى: 10 - (أحمد بن محمد).

محد بن يحيى العطار: 2.

محمّد بن يزيد، 18.

مرازم: 14.

المسجد الحرام: 40 - م.

مسكان: (عبد الله بن مسكان).

معاوية بن عمار: 28.

معلّى: 12.

معلّى بن خنيس: 46.

معمر بن خلاد: 42- م.

معويه: (كليب بن معويه).

المفضل: 24- م.

مفضل بن عمر: 8.

مكة: 42.

منصور الصيق: 46 (ايوب بن منصور).

موسى ع: 32- 38 م.

مهران الجمال: (صفوان بن مهران).

ميسر:

4.

ميمون: 42.

النبيّ ص: 6 - 14 - 34 - 36 - 48

(رسول الله ص).

النخعيّ: (حفص).

نوادر عليّ بن إبراهيم.

النوفليّ: 6 - 50.

الواسطيّ: (درست)

الوصافيّ: 8 - (عبد الله).

الوليد الوصافيّ: (عبد الله بن الوليد).

هشام بن الحكم: 16.

يحيى العطار: (محمّد بن يحيى).

يزيد: (جابر بن يزيد - فضل بن يزيد - ثمّ محمّد بن يزيد).

يسار: (فضيل بن يسار).

يونس: 26.

يونس بن عبد الرحمن: 2 - 20.

## فهرست مطالب

|                                                        |                |    |
|--------------------------------------------------------|----------------|----|
| [مقدمه های تحقیق]                                      | [مقدمه مشکلات] | 3  |
| [مقدمه نفیسی]                                          |                | 7  |
| (1) ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی        |                | 17 |
| (2) حسن بن ابی الحسن علی                               |                | 27 |
| (3) ابو عبد الله حسین بن ابی الحسن علی                 |                | 28 |
| (4) ابو جعفر محمد بن ابی الحسن علی ملقب بصدوق          |                | 29 |
| (5) ابو عبد الله حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه |                | 40 |
| (6) ثقه الدین حسن بن ابی عبد الله حسین                 |                | 40 |
| (7) شمس الاسلام ابو محمد حسن بن حسین                   |                | 42 |
| (8) عبد الله بن حسن بن حسین                            |                | 42 |
| (9) ابو المفاجر هبه الله بن حسن                        |                | 43 |
| (10) ابو المعالی سعد بن ثقه الدین حسن                  |                | 43 |
| (11) نجم الدین ابو الحسن علی بن محمد                   |                | 43 |
| (12) ابو ابراهیم اسماعیل بن علی                        |                | 44 |
| (13) ابو طالب اسحق بن علی                              |                | 44 |
| (14) بابویه بن سعد بن محمد                             |                | 44 |
| (15) منتجب الدین ابو الحسن علی                         |                | 46 |
| باب (1) در اقسام برادران                               |                | 51 |
| باب (2) حدود برادران                                   |                | 52 |
| باب (3) - مهربانی به برادران                           |                | 52 |

|                                                   |    |
|---------------------------------------------------|----|
| باب (4) - برگزیدن برادران .....                   | 52 |
| باب (5) گرد آمدن و گفتگوی برادران .....           | 53 |
| باب (6) - مواسات برادران .....                    | 55 |
| باب (7) حقوق برادران در باره همدیگر .....         | 57 |
| باب (8) در اینکه برادر آئینه برادر خویش است ..... | 59 |
| باب (9) اطعام برادران .....                       | 60 |
| باب (10) خوراندن برادران .....                    | 62 |
| باب (11) سودمندی برادران .....                    | 62 |
| باب (12) انتفاع برادران .....                     | 63 |
| باب (13) مؤمن برادر مؤمن است .....                | 64 |
| باب (14) سود رساندن برادران بیکدیگر .....         | 64 |
| باب (15) دوری کردن برادران از یک دیگر .....       | 65 |
| باب (16) هراس برادران از یک دیگر .....            | 65 |
| باب (17) دوستی برادران .....                      | 65 |
| باب (18) ثواب خوشروئی با برادران .....            | 67 |
| باب (19) - ثواب رسیدگی بکارهای برادران .....      | 67 |
| باب (20) - نهی درخواست کاری از برادران .....      | 69 |
| باب (21) - دیدار برادران .....                    | 69 |
| باب (22) توجه ببرادران .....                      | 71 |
| باب (23) دست دادن با برادران .....                | 71 |
| باب (24) شاد کردن مؤمن .....                      | 72 |
| باب (25) بخل بر برادران .....                     | 74 |

|                                                          |     |
|----------------------------------------------------------|-----|
| باب (26) - شکایت بردن پیش برادران .....                  | 74  |
| باب (27) ثواب کسی که برادرش را شاد کند .....             | 75  |
| باب (28) دیدار برادران و رنجاندن آنان .....              | 75  |
| باب (29) نیکی برادران .....                              | 75  |
| باب (30) کوشش در کارهای برادران .....                    | 77  |
| باب (31) ثواب واگرداندن معامله به درخواست برادر .....    | 80  |
| باب (32) آزمایش برادران .....                            | 80  |
| باب (33) اطمینان برادران .....                           | 80  |
| باب (34) صداقت در برادری .....                           | 81  |
| باب (35) کوشش در کارهای برادران بی نیت .....             | 81  |
| باب (36) خوار ساختن برادران .....                        | 81  |
| باب (37) معطر کردن برادر .....                           | 82  |
| باب (38) دوست داشتن برادران .....                        | 82  |
| باب (39) دشنام به برادران .....                          | 82  |
| باب (40) دعا در باره برادران .....                       | 83  |
| باب (41) مهربانی به برادران .....                        | 84  |
| باب (42) پوشانیدن برادران .....                          | 84  |
| باب (43) کسانی که از برادری با آنها باید پرهیز کرد ..... | 85  |
| فهرست ابواب کتاب .....                                   | 88  |
| فهرست مطالب .....                                        | 110 |